

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال سوم
شماره ۲۸ - تیر ۱۳۸۱ - زونیه ۲۰۰۲

از تفنگ خالی دو نفر می ترسند

آقای خاتمی رئیس جمهور ایران برای نخستین بار تهدید به استعفاء کرد ولی نه یک تهدید جدی، تهدیدی که نه سیخ بسوزد و نه کباب. قوه قضائیه با ممنوع کردن نشریه "ایران" که یک نشریه دولتی و در حقیقت نشریه آقای خاتمی است سیخونک بی جهتی در این برهه از زمان به دولت زد و بیش از اندازه پیش رفت که عقب نشینی آنها را ایجاب می کرد و این تهدید خاتمی بود که آنها را به عقب نشینی واداشت.

لیکن مگر آقای خاتمی چه چیز گفته است که باید آنرا حمل بر یک تهدید جدی تلقی کرد؟ وی گفته است: "در صورتی که احساس کند دولت از مسیر اصلاحات خارج شده است، در مقام ریاست جمهوری نخواهد ماند".

مگر آقای خاتمی خود رئیس قوه مجریه و رئیس دولت نیست که هر لحظه و هر آن احساسات هیات دولت در دستش باشد و آن را به سنج و روشن کند که از مسیر اصلاحات خارج شده است و یا خیر؟ آقای خاتمی گویا از سربازان گمنام امام زمان در درون دولت شخص خود سخن می راند که دولت اصلاحات را به بیراهه خرابکاری می برند. البته مایه خوشحالی است که دولت اصلاحات از مسیر خود خارج نشده و این احساس هنوز به آقای خاتمی دست نداده است و این است که جای هیچگونه نگرانی نیست و جای شکرش باقی است.

طبیعی است در جایی که نگرانی حاکم نباشد دلیلی برای استعفاء نیست.

وی گفت: "اطمینان می دهم دولت با وجود همه مشکلات راه خود را گم نکرده است، هر چند ممکن

ادامه در صفحه ۲

گزارش سیاسی به کنگره دوم حزب کار ایران (۶)

چون امکان رقابت با سرمایه خارجی و سطح عالی دانش فنی وی را ندارد.

- فاصله طبقاتی افزوده می گردد و بخش عظیمی از خرده بورژوازی بدامن پرولتاریا پرتاب می گردد و طبیعتاً افکار خویش را نیز با خود می آورد.

- کمیت پرولتاریا افزوده می گردد

- خیل بیکاران که برای کسب کار به رقابت بیرحمانه با هم مشغولند تا در خدمت سرمایه خارجی در آیند

ادامه در صفحه ۴

عواقب اجتماعی سرمایه گذاری خارجی ایران

در اثر این کار ۹۰ درصد مردم ایران به منتهای فقر و بدبختی سقوط خواهند کرد و فقط بخش ناچیزی از آنها در همدستی با سرمایه خارجی بطور مستقیم و یا غیر مستقیم ثروت خواهند اندوخت. یعنی فاصله طبقاتی افزایش می یابد.

- روستای ایران بیشتر تجزیه می گردد، و فرار به شهرها افزایش می یابد

- سرمایه دار داخلی به ورشکستگی کشیده می شود

خیمه شب بازیهای افغانی

که مشاور پر سابقه شرکت نفتی "یونی کال" آمریکائی را به قدرت برساند که فرد مورد اعتماد آمریکاست. با محمد ظاهر شاه نه تنها جمهوری اسلامی بخاطر احساس خطر مخالف بود بلکه پاره ای از اپوزیسیون افغانستان یعنی اتحاد شمال نیز موافقتی نداشتند. از این گذشته محمد ظاهر شاه بعزت کوهلت سن، توانائی اداره کشور را ندارد و معلوم نیست عمرش تا چه حد برای حفظ ظاهر و تامین منافع آمریکا کفایت دهد. باز می شد روز از نو و روزی از نو. امپریالیسم آمریکا می خواست پا در جای محکم بگذارد و چه کسی مطمئن تر از مشاور نفتی شرکت های آمریکائی با عمامه

ادامه در صفحه ۲

حامد کرزای عمامه ای به سر گذارد و در لویه جرگه یعنی در شورای ریش سفیدان در پنجشنبه ۲۰۰۲/۶/۱۳ بعنوان رئیس جمهور افغانستان انتخاب شد و داغ دل پادشاه فراری افغانستان را بر دل سلطنت طلبان ایران و مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران گذاشت که از سالی به سال دیگر، از فرستنده ای به فرستنده دیگر می رفت تا از تجربه افغانستان برای خود کلاهی دست و پا کند. حال روشن است که بازگرداندن محمد ظاهر شاه نه برای به تخت نشاندن وی بود بلکه برای آن بود که از نفوذ معنوی وی در میان قبایل عقب مانده افغانستان برای تامین اکثریت آراء بخاطر حامد کرزای استفاده کنند. امپریالیسم آمریکا ترجیح می داد

"توفان" بدنبال چیست؟

خواننده ای بدرستی بر ما ایراد گرفته است که زبان "توفان" قابل فهم برای همگان نیست و مطالب آنرا نمی توانند مردم عادی درک کنند و سپس می پرسد که برای چه کسی مطلب می نویسیم. خواننده دیگری از کمبود اخبار در نشریه ما ایراد می گیرد.

حال پاسخ ما به آنها.

هر تشکل سیاسی باید در درجه نخست اولویتهای سیاسی خود را تشخیص دهد و تشخیص این الویتهای ضرورت و نیازمندیهای مبارزه طبقاتی و شرایطی که ما در آن بسر می بریم و امکانات ما ناشی می شود. چون تصمیمات بدون پشتوانه و یا خارج از متن شرایط عینی فقط بر کاغذ باقی می ماند.

ارزیابی ما این است که دشمنان طبقاتی اعم از امپریالیستها، صهیونیستها، تروتسکیستها، کائوتسکیستها، رویزیونیستها و... امروز حقانیت مارکسیسم لنینیسم را که علم راهنمای پرولتاریا در مبارزه اجتماعیست برزیر سوال برده و آماج حملات ریاکارانه و موزیانه خود قرار داده اند. ارزیابی طبقاتی آنها بنظر ما درست است و فهمیده اند که برای مبارزه با

ادامه در صفحه ۳

اسلامیست و یهودیست برادرند

اسرائیل هرگز هوادار دولت مستقل فلسطینی نیست. وی در پی آن است که فلسطین را درسته ببلعد. مردمش را کشتار کند، بی خانمان نماید، بتاراند، تبعید کند و باقیمانده را در جامعه یهودی اسرائیل حل نماید. این ایدئولوژی دولت اسرائیل است و این ایدئولوژی راهنمای عمل این دولت است.

در کتاب مقدس یهودیان می آید که خداوند (یهوه) در مقابل ختنه کردن فرزندانش به ابراهیم وعده کرد:

"تمامی این زمین را تا ابدالابد بتو خواهم بخشید و ذریت ترا مانند غبار زمین زیاد خواهم کرد، چنانکه اگر غبار زمین را بتوان شمرد و ذریت تو نیز شمرده می شود" (سفر پیدایش، باب سیزدهم، ۱۵) و یا "این زمین را از نیل تا فرات به نسل تو بخشیده ام که تا ابدالابد بر آن حکومت خواهی کرد" (باب پانزدهم، ۱۸) و سپس در وعده هایش به اسحاق می آورد: "ذریت ترا مانند ریگهای کنار دریا کثیر گردانم و تمامی این

ادامه در صفحه ۸

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

از تفنگ...

است جامعه و نسل جوان ما احساس کنند که مطالبات آنان، آن طور که باید تاکنون برآورده نشده است. و با این توصیف این احساس جامعه و نسل جوان یک احساس کاذب است زیرا دولت در مسیر عادی خویش پیش می‌رود و بر مشکلات نیز غلبه می‌کند. مقصر جامعه و نسل جوانند که برداشتهای نادرست دارند. ولی همین آقای خاتمی در جای دیگر سخنرانی خویش می‌آورد: "در مسیر تحقق اصول و شعارهای دولت، مشکلاتی وجود دارد که یا از سر اختلاف سلیقه است و یا ناشی از جفاهای افرادی که پشت پرده طور دیگری فکر می‌کنند و به خود اجازه می‌دهند بر خلاف رای و خواست مردم هر کاری انجام دهند." و این افراد طبیعتاً باید همان کسانی باشند که راه را بر اصلاحات بسته‌اند و مانع می‌شوند که اصلاحات در مسیر اصلی خود به پیش رود.

خاتمی حتی از این نیز جلوتر می‌رود و می‌گوید: "جامعه ما در آستانه آشفتنگی قرار دارد و من با وجود گلایه‌ها، نمی‌خواهم جامعه را آشفته کنم چون هر چه جامعه کمتر آشوب زده، بحرانی و هیجان زده باشد، مطمئن‌تر می‌توان به اهداف انقلاب و اصلاح طلبی ملت شریف ایران رسید."

وی اضافه کرد: "برخی می‌خواهند با ایجاد فضای آشفته و بحرانی، ماهی مقصود خود را صید کنند در حالی که در فضای آرام، هر چند کندتر، می‌توان به اهداف ملت دست یافت." وی سپس ادامه داد: "پاس داشتن حرمت خون شهیدان، رعایت قانون اساسی است، نه اینکه افرادی به خود اجازه دهند هر کاری دلشان خواست انجام دهند و در مقابل هیچکس و هیچ چیز پاسخگو نباشند."

آن سخنان نخست با این سخنان اخیر همخوانی ندارد. اگر دولت براه اصلاحات می‌رود و بر مشکلات غلبه می‌کند بطوریکه احساسات نادرستی در نسل جوان و جامعه پیدا شده است که باید تصحیح گردد آنوقت سخن از آشفتنگی و آشوب زدگی و اینکه کسی حاضر به حساب پس دادن نیست، و در پی ایجاد آشوب‌اند زیرا در دوران بحرانی بهتر زندگی میکنند حرف مفتی بیش نخواهد بود. معلوم نیست شکایت ایشان از کیست و به کدام آدرس اشاره دارد؟ وی از کارشکنی برخیها سخن می‌راند که باید بنحوی گسترده باشد که برای دولت و جامعه ایجاد مشکلات می‌کند ولی خاتمی حاضر نیست دامن همت به کمر زده و برفع این مشکلات بر آید زیرا ریشه این مشکلات در ذات جمهوری اسلامی و این مردمند که باید با حضور در خیابانها، با انقلابی قهر آمیز جل و پلاس آخوندها را بدرود بریزند. و آقای خاتمی از این آشوب است که می‌ترسد. بحران جمهوری اسلامی بحران جدیدی نیست از بدو تولد جمهوری اسلامی با آن زاده شده است. ماهیت این رژیم بحرانزاست.

کشوری که در لبه آشوبزدگی قرار دارد و کسی به کسی حساب پس نمی‌دهد و هر کس هر کار غیر قانونی که

خواست انجام می‌دهد بنظر آقای خاتمی انحراف از مسیر اصلاحات نیست، عین اصلاحات است زیرا بنظر ایشان دولت هنوز از مسیر اصلاحات خارج نشده است.

حال فرض کنیم آقای خاتمی با این تصویر وحشتناکی که از رژیم جمهوری اسلامی ترسیم کرد باین نتیجه رسید که دولت و انقلاب از مسیر اصلی خود خارج شده‌اند، فکر می‌کنید چه شوق‌القمری انجام می‌دهد، هیچ! فقط استعفاء می‌کند و مردم را به حال خود رها می‌گرداند. اگر با زبان وی سخن گوئیم چنین است: "اگر توانستم خواست ملت را برآورده کنیم، مردم ما را می‌پذیرند و اگر نتوانستیم کنار خواهیم رفت و ملت، خود راهش را ادامه خواهد داد." و ترجمه فارسی این کلمات باین معناست که ملت را به امان خدا رها می‌کنیم.

هیچ ملتی در جهان، هیچ ارتشی در جهان، هیچ طبقه‌ای در جهان بدون رهبری و تشکل خویش به پیروزی نرسیده و نخواهد رسید. اینکه ملت راه خودش را ادامه خواهد داد فقط حرف مفتی برای فرار از زیر بار مسئولیت سیاسی است. خاتمی چون مخالف انقلاب، است در میان خواست مردم انقلابی که خواهان تحولات عمیق از پائین‌اند و حاکمیت مذهبی که برای نقش مردم اهمیتی قابل نیست و بریخت پاش و بیر و بخور مشغول است و خواهان هرج و مرج و حفظ وضع فعلی هستند تفاوتی قابل نمی‌شود.

وی از انقلاب که حتماً به سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی منجر خواهد شد بیشتر واهمه دارد تا خیانت به مردم و کشور ایران. و فقط برای فرار از زیر بار مسئولیت استعفاء می‌دهد. فرض کنیم مردم به خیابان ریختند، چه کسی آنها را برای گرفتن کسب قدرت سیاسی و کشاندن به نقاط آسیب پذیر رژیم رهبری می‌کند؟ هیچکس.

یک رهبر انقلابی، یک رهبر واقعاً دموکرات که به نقش توده مردم ایمان داشته باشد هرگز بر سر بزنگاههای تاریخی جا خالی نمی‌دهد می‌ایستد و می‌رزد. آنکس که تهدید به استعفاء می‌کند و برای پیش بردن برنامه‌هایش حاضر به بسیج مردم از ترس هیجان‌زدگی و یا آشفتنگری نیست در آخر کار خودش نیز در مقابل جنبش مردم قرار گرفته و کار که بجای باریک بکشد در سیمای جمهوری اسلامی برای نجات جان اسلام حضور می‌یابد و از قوای انتظامی می‌خواهد که مردم را سرکوب کنند. چنین استعفاء بی پشتوانه‌ای تهدید تو خالی است. هم جناح معروف به اقتدارگرا را می‌ترساند، زیرا اعتراض مردم را در هر صورت به شکلی غیر قطعی در پیش دارد و وی را ناچار به سرکوبی اعتراض مردم می‌بیند و دلهره خاتمی را نیز در خود دارد که تهدید به استعفاءش طپانچه بی فشنگ باشد و باز هم نتواند برنامه‌های اصلاحی خویش را از پیش ببرد. اصلاحاتی که با بسیج مردم و رهبری جنبش دموکراتیک آنها چون قوه محرکه آن حرکت همراه نباشد همواره با شکست روبرو می‌شود.

خیمه شب بازی...

بزرگی بر سر. فراموش نکنیم که محمد ظاهر شاه به رم پایتخت ایتالیا پناهنده شد و مدتها جیره و مواجش از محافل مالی امپریالیسم ایتالیا تامین می‌شد. همیشه این شک وجود داشت که وی بیشتر به اروپا متمایل است تا آمریکا. البته علیرغم فشار سیاسی آمریکا، علیرغم دست و دلبازی مالی و دادن امتیازات فراوان به پاره‌ای روسای قبایل، اختلافات درون لویه جرگه حل نشد و معلوم هم نیست که باین سادگی حل شود. این نمایش مسخره را امپریالیسم آمریکا از آن جهت ایجاد کرده تا به انتخاب حامد کرزای جنبه "دموکراتیک" بدهد و خوراک تبلیغاتی عواملش را در دنیا و از جمله میان اپوزیسیون ایران فراهم آورد.

حامد کرزای لحن ملایمی را نسبت به بنیادگرایان طالبانی اتخاذ کرد و گفت که آنها زیر "نفوذ خارجی" قرار گرفته‌اند که دشمن افغانستان بوده و مسئول جنایات و کشتار جمعی‌اند. این سخنان نشان می‌دهد که هواداران طالبان در افغانستان که سالها مورد حمایت آمریکا و پاکستان بوده‌اند بیش از آن عده هستند که بشود آنها را نادیده گرفت. کرزای از هم اکنون در پی جلب آنهاست. ولی جلب بنیادگرایان طالبانی فقط در حرف نیست، در عمل باید به پاره‌ای محدودیتها برای حقوق زنان و کودکان و سایر حقوق دموکراتیک بدل شود. به همان محدودیتهایی که ما در ایران با نوع بهترش تا حدود زیادی آشنا هستیم. حمله به افغانستان برای آزادی مردم افغانستان و روی کار آمدن یک حکومت دموکراتیک نبود. مگر پس از حمله آمریکا به عراق و آزادی کویت زنان کویتی از تساوی حقوق با مردان بهره‌مند شدند. هرگز! زنان کویتی هنوز نیز فاقد حق رای‌اند. حمله به افغانستان برای امکان عبور بی درد سر لوله‌های عظیم نفت و گاز آسیای مرکزی به دریای عمان بود و هم اکنون قراردادهای گاز با ممالک آسیای مرکزی و افغانستان منعقد شده است و لوله‌های انتقال آن از طریق افغانستان امر مسلمی شده است.

زمینه نصب این لوله‌ها را بمبارانهای هواپیماهای جنگنده آمریکائی بر اساس خبر نشریات فرانسوی از همان بدو امر فراهم آوردند و بلندبهای بر سر راه آنرا با بمب کوبیدند.

دولت کرزای از این بابت حق السهم ویژه‌ای می‌گیرد که آنرا در خدمت حفظ امنیت مسیر انتقال این لوله‌ها بکار خواهد گرفت. وضع مردم افغانستان بصورت سابق باقی خواهد ماند و ده‌ها سال وقت لازم است که تنها بشود این سرزمین را مین روبی کرد و برای دهقانانش آماده کشت و زرع گردانید. حامیان تجاوز امپریالیسم آمریکا به افغانستان شرم کنند که بر این همه جنایت حکم تائید گذارده‌اند.

صهیونیسم دست دراز شده امپریالیسم است

هدف توفان...

طبقه کارگر نخست باید مبانی اعتقادی این طبقه را آلوده کرده، بی اعتبار نموده و در جنگ ایدئولوژیک که خود یکی از عرصه‌های مبارزه طبقاتی است طبقه کارگر را فلج کرده، وی را خلع سلاح نموده و به وی بقبولاند که سرمایه‌داری جاودانی است و همه باید وضعیت پر از درد و رنج و بدبختی میلیاردها انسان کره ارض را همینطور که هست بپذیرند. اگر دشمنان طبقاتی موفق شوند پیرافکار انسانها دست پیدا کنند اعمال آنها را نیز هدایت خواهند کرد.

این ماشین عظیم تبلیغات امپریالیستی در جهان در خدمت این اهداف شوم قرار دارد. اگر این ارزیابی درست است که بنظر ما درست است آنوقت وظیفه‌ایکه در مقابل ما قرار می‌گیرد روشن کردن افکار مبارزان راه آزادی طبقه کارگر و نیروهای انقلابی نسبت باین اهداف و پاکیزه نگهداشتن مارکسیسم لنینیسم است. باید به ایهامات تئوریک خاتمه داد و همه را از سردرگمی نجات بخشید، این است مبارزه‌ایکه کمونیستها در عرصه ایدئولوژیک می‌کنند.

مارکسیسم لنینیسم علم است و برای نشان دادن حقایق آن طبیعتاً باید با زبان علمی صحبت کرد. و واقعیت این است که زبان علمی زبانی نیست که برای همه بیک نسبت قابل فهم باشد. پیام ما در درجه نخست خطاب به همه نیست، معطوف به کادرهای کمونیست و رهروان راه آزادی طبقه کارگر است. ما این نیروها را با دانش روشن و پاکیزه مارکسیسم لنینیسم مسلح می‌کنیم، از ریاکاری دشمنان طبقاتی پرده برمی‌داریم، راه پیروزی را به آنها نشان می‌دهیم، ما می‌گوئیم باید برای حفظ مبانی تئوریک و سیاست پرولتری مبارزه کرد و این است که کلیه مقالات "توفان" که بطور مشخص بر زمینه مبارزه ایدئولوژیک نگاشته می‌شوند اگر مبالغه‌آمیز بیان کنیم سنگین‌اند. این مربوط به سبک نگارش ما نیست مربوط به پیچیدگی خود محتوی موضوعات است که باید با تعمق آنرا خواند.

البته همه مقالات "توفان" بیک اندازه تئوریک نیستند. در عرصه مبارزه سیاسی و برخورد به حاکمیت و یا افشاء تبلیغات امپریالیستی در مورد ماهیت غیر طبقاتی دموکراسی و یا

دموکراسی بی قید و شرط و نظایر آنها با اتکاء بر مثالهای مشخص برای یک خواننده متعارف قابل فهم است. و اینگونه مقالات نیز جای کمی در "توفان" ندارد. اگر انتقاد خواننده عزیز "توفان" در این حد باشد ما با آن کاملاً موافقیم و این سیاست را متکی بر هدفی کرده‌ایم که قبلاً تعریف نموده‌ایم. شما نشریات اپوزیسیونی را که خود را کمونیست می‌دانند در خسار از کشور مطالعه کنید. پاره‌ای نمی‌دانند که برای چه می‌نویسند و از نوشتن این یا آن مقاله چه هدفی را دنبال می‌کنند. گویا هدف فقط انتشار نشریه است و بس. اینکه مضمون مقالات آن چیست زیاد برای ناشرین آن اهمیت ندارد، پر کردن صفحات مهم است و بدتر اینکه مشوب کردن افکار مردم شرط اثبات هويت برخی شده است. پاره‌ای مقالاتی را می‌نویسند که انتشار آن در نشریات بورژوازی بلا مانع است. آنها در مقالات خود شرح ماجرا می‌دهند و روش ژورنالیستی و فرمالیسم را برای کار خود انتخاب کرده‌اند. در مقالات آنها رهنمود نیست، ایده نیست، نقش بسیج کننده و خط دهنده ندارد. ارگان آنها را نمی‌توان یک ارگان کمونیستی نام گذاشت که ورقه‌های آن مانند جگر زلیخا پاره پاره است و هر کس از ظن خود یار این نشریه شده است. آنها می‌نویسند فقط برای اینکه چیزی نوشته باشند. پاره‌ای از آنها ارگان آشفته‌فکرانند و صفحات خود را زیر نقاب دروغین دموکراسی و برخورد آراء و عقاید در اختیار دشمنان مارکسیسم قرار داده‌اند و دشمنان مارکسیسم که از این همه حماقت لذت می‌برند از آنها تعریف و تمجید می‌کنند و نشریه آنها را در همه جا تبلیغ می‌کنند. میز گرد و دراز برایشان با امکانات خود می‌گذارند تا آنها موفق شوند و یروسهای خطرناک فکری خود را که فقط به پراکندگی خدمت می‌کند به همه سرایت دهند. کمونیستهای پیدا می‌شوند که مخارج تبلیغ نظریات دشمنان خود را می‌دهند و نظریات آنها را چاپ کرده و ترویج می‌کنند و در واقع گماشته بورژوازی هستند ولی نام خود را کمونیستی گذاشته‌اند. اینها از خود نمی‌پرستند که چرا این بورژواها باک دارند نشریه مستقل خود را با هويت روشن خود منتشر کنند و از اعتقادات خود بدفاع پردازند؟ و چون این سوال آزار دهنده را از خود نمی‌کنند از اینکه

بورژوازی هندوانه‌های بزرگ زیر بغلشان می‌گذارد احساس غرور می‌کنند.

"توفان" ارگان حزب کار ایران نمی‌تواند این سیاست را در پیش بگیرد. و این سیاست را مفایر اصول مبارزه طبقاتی ارزیابی می‌کند. ما هوادار شفافیت ایدئولوژیک هستیم و معتقدیم که بورژواها نیز مجازند در نشریات خود افکار ضد کمونیستی خویش را ترویج کنند، همانگونه که می‌کنند و ما قادر نیستیم از فعالیت آنها ممانعت بعمل آوریم.

البته ما با توجه به امکانات خود و درجه الویتهای این سیاست را در پیش گرفته‌ایم. این بدان مفهوم نیست که اگر از امکانات وسیعی برخوردار بودیم فقط بانتشار یک نشریه بسنده می‌کردیم. طبیعی است که توده عظیم مردم که از قشرهای مختلف اجتماعی تشکیل شده‌اند علائق گوناگون دارند، در عرصه تولید با مشکلات و مسایل مشخص خود روبرو می‌شوند و برای حل آنها راه‌های اجتماعی جستجو می‌کنند. چنانچه امکانات اجازه دهد باید از خواستهای محق آنها بدفاع برخاست و آنها را برای تحقق این خواستها بسیج نمود. طبیعی است که ما مخالفتی با آن علی‌الاصول نداریم. همین بحث به خواننده دیگر برمی‌گردد که می‌خواهد "توفان" نیز به یک نشریه خبری بدل شود. این امر با شرایط ما و اولویتهایی که ما تعیین کرده‌ایم منطبق نیست. انتشار اخبار باید با تفسیر مارکسیستی همراه باشد و صرف انتشار خبر که در همه جا قابل دسترسی است بندی از مشکلات کار ما را نمی‌گشاید.

باین جهت انتشار فهرستی از اخبار درمان مشکلات ما نیست. تفسیر بر این اخبار راگشا خواهد بود. البته باز باید تکرار کنیم که اگر صفحات "توفان" و امکانات ما فراوانتر بود می‌شد بسیاری از خواستها را در نظر گرفت ولی برای نشریه‌ایکه ماهی یکبار انتشار می‌یابد درج اخبار روز با چنین تاخیری به هیچ خواننده‌ای یاری نمی‌رساند.

این است که ما در شرایط کنونی همین روش را ادامه خواهیم داد و امیدواریم که در آینده با امکانات بیشتری که کسب خواهیم کرد در وزن این الویتهای تغییراتی بوجود آوریم.

دست امپریالیسم آمریکا از منطقه کوتاه!

گزارش سیاسی...

تشدید خواهد شد و این امر موجب تنزل دستمزدها، کاهش قدرت خرید مردم، سقوط جامعه، گسترش فقر و محنت، فساد و فحشاء، فقدان بهداشت، دزدی و راهزنی فقدان امنیت فردی، سیل کودکان خیابانی و سقوط معنوی و اخلاقی جامعه و آسیب پذیر شدن آن می‌گردد. اینها همگی عوارض جامعه سرمایه‌داری هستند که سراسر خاک مین ما را برای اکثریت مردم ما فرا می‌گیرد. نمونه‌های کشورهای زنده جنوب شرقی آسیا و آمریکای جنوبی و ترکیه و اروپای شرقی در مقابل ماست.

در کنار عواقبی که ذکر کردیم و مسایلی که هنوز می‌توان بر آن افزود باید به تضادهای حاکمیت در این عرصه نیز نگاهی انداخت. هم اکنون بر سر قانون جلب سرمایه‌گذارهای خارجی که مورد حمایت جناح اصلاح طلب است و شورای نگهبان درگیری پیش آمده است. اصل هشتاد و یک قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌گوید: "دادن امتیاز تشکیل شرکتها و مؤسسات در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است". بر داشتن این محدودیت قانونی پیش در آمد پیوستن به سازمان تجارت جهانی و آغاز فاجعه‌ایست که از آن نام بردیم. با توجه باین تحلیل این اختلافات را چگونه باید توضیح داد.

مسلماً چنین نیست که دستگاه ولایت فقیه در مجموع با تغییر این قانون مخالف باشد. حداقل یاران هاشمی رفسنجانی و کسانی که بدور وی حلقه زده‌اند با چنین سیاستی موافقت. آنها آن بخشی از حاکمیت بومی خواهند بود که با سرمایه خارجی ازدواج خواهند کرد. این خانواده دست خود را بر صنایع نفت گذارده است و می‌خواهد با تقسیم کردن وزارت نفت به بخشهای کوچک تولیدی و ایجاد آشفته فکری به امر خصوص سازی صنعت نفت، پنهانی جامه عمل بپوشاند و سپس با شرکت‌های خارجی سهام شود. "شرکت سازی" در امور نفت بطوریکه در مورد عقد قراردادهای سری "بیع متقابل" که بدون شور و بحث در مجلس منعقد شده است با شرکت‌های نفت خارجی و نظارت بر عملیات و اجرای این پیمانها از شگردهای این دستگاه است. ما با نام شرکت‌های دیگری نیز روبرو می‌شویم که ماهیت حقوقی و روابط درونی آنها بهیچوجه بر مردم روشن نیست. از جمله شرکت مهندسی و توسعه نفت، شرکت نفت و گاز پارس، شرکت پترو پارس، شرکت پترو ایران، شرکت نفت فلات قاره. مجله "اقتصاد

ایران (سال سوم - شماره ۲۵ اسفند ۱۳۷۹) زیر عنوان امپراتوری نفت از این واقعیت پرده بر می‌دارد که از اول انقلاب تا کنون ۹۷ شرکت جدید به شرکتهای تحت نظارت وزارت نفت اضافه شده است. رژیم جمهوری اسلامی از هر وسیله حقوقی و سیاسی برای غارت منابع ملی نفت ایران و بر باد دادن آنها استفاده می‌کند.

رفسنجانی در مهر ماه ۱۳۷۸ در گردهمایی مدیران ستادی و اجرائی آموزش فنی و حرفه‌ای ایران گفت: "از ترس اینکه مبادا کسی پولدار شود، نمی‌شود راه توسعه کشور را بست بلکه باید قوانین کنترل کننده مناسب در نظر گرفته شود... فضا باید فضای سازندگی، توسعه و خلاقیت باشد تا مشکلات فراروی کشور بر داشته شود و علما، بزرگان، مسئولان و دلسوزان کشور نیز باید فضای کشور را بگونه‌ای مهیا کنند تا هر کسی ثروتی دارد آن را در کارهای سازنده خرج کند". در کنار وی سرمایه‌دارانی هستند که فکر می‌کنند از این نمبر کلاهی به آنها خواهد رسید. ما با آغاز پیدایش نوع جدیدی از بورژوازی دلال (کمپرادور) در ایران روبرو می‌شویم، آنها مسلماً با سرمایه‌گذاری خارجیان در ایران موافقت.

بهزاد نبوی یکی از رهبران اصلاح طلب که شرکت نفت "پتروپارس" را در خارج از حیطه قدرت دولت ایران در دست داشت و می‌گردانید گفت: "یک دولت موفق دولتی است که بتواند سرمایه‌های خارجی را جلب کند، بدون آنکه استقلال خود را از دست بدهد والا این که ما به سراغ سرمایه خارجی از ترس عوارض منفی آن نرویم، محروم کردن خود از امکانات است و درست مثل این است که اصلاً سرمایه‌گذار بزرگ برای سرمایه‌گذاری به سراغ بانک نرود". وی افزود: "لذا قوانین ما باید مشوق سرمایه‌گذاری خارجی باشند محدود کننده این سرمایه‌ها، وی برای از بین بردن ترس سرمایه‌داران کوچک داخلی و توجیه مجاز نمودن سرمایه‌گذاری خارجی در ایران به دو ادله شناخته شده ولی معیوب استناد کرد که: "دلیلی ندارد که سرمایه‌گذاران داخلی در مقابل سرمایه‌گذاران خارجی قرار بگیرند. آنها می‌توانند متناسب با توان و بودجه خود به طور مستقل سرمایه‌گذاری کنند و یا حتی در سرمایه‌گذاری خارجی شرکت کرده و برای خود شریک خارجی داشته باشند" و پس از اینکه خیالش از این دلداری رها شد ادامه داد: "سرمایه‌گذاری خارجی تنها تزریق منابع مالی نیست، بلکه از این امر می‌توان تکنولوژی مدرن دنیا را به

ایران انتقال داد". البته علیرغم اینکه شورای نگهبان مصوبه مجلس در مورد "کاهش محدودیت سرمایه‌گذاری خارجی در کشور" را رد کرد، دولت اصلاح طلب و "فانونگرایی" خاتمی و با لاپوشانی و اقدامات مزورانه قراردادهای پنهانی با سرمایه‌داران خارجی منعقد کرده است. یکی از مدیران کنسرن تیسن کروب آلمان پس از سفر خاتمی به آلمان فاش ساخت: "برخی از شرکت‌ها نظیر شرکتهای لورگی، لینده، زالسگیتز و فروشتال موفق شدند بدون در نظر گرفتن اعتبار صادراتی هر مس که به یک میلیارد مارک تقلیل یافته است، قراردادهایی به ارزش مجموعاً حدود ۱/۵ میلیارد مارک بدست آورند".

در کنار این بخش از سرمایه‌داری ایران سرمایه‌داری تجاری ایران و تجار محترم بازار هستند که از درآمد نفت سودهای سرشار برده و بازار واردات ایران را در دست دارند.

اقتصاددانان سرمایه‌داری می‌گویند: "نبود تفکر اقتصادی تولیدی و وجود سودهای کلانی که نتیجه سرمایه‌گذاری تجاری هستند، موجب فرار سرمایه از ایران شده است" و می‌افزایند: "سرطان تفکر دلالی، تمام نظام اقتصادی ایران را در بر گرفته" است. آنها دلیل این امر را "سرمایه‌داری تجاری سستی (بازار) که نفوذ بالای سیاسی هم دارند و بخشی از دولت در اختیار آنهاست" می‌داند که "تصمیم دارند کشور را به دوی بزرگ یعنی مرکز پخش کالا به تمام نقاط دنیا تبدیل کنند"

بخش بورژوازی تجاری حاکمیت، آخوندهای مفتخور که در قدرت دولتی فقط به اعتبار آخوند بودن نشسته‌اند و قشر بورژوازی بروکرات عقب مانده‌ای را تشکیل داده‌اند مسلم نمی‌توانند از این امکانات وسیع پس از ورود سرمایه‌های خارجی بایران استفاده کنند. آنها دو دستی به اقتصاد عقب مانده تجاری با تکیه به پول نفت و اعتبارات دولتی متکی هستند. شکست اقتصادی آنها شکست سیاسی آنها را نیز به دنبال خواهد داشت و نفوذ سیاسی آنها را کاهش می‌دهد.

امر خصوصی سازی شامل همه عرصه‌های تولید است و کارخانجات دولتی و بنیادهای مذهبی نظیر ۱۵ خرداد و یا بنیاد مستضعفان و نظایر آنها را نیز در برمی‌گیرد. فرو پاشی این امپراتوریا قدرت اقتصادی الیگارش‌ی آخوندی را بر هم می‌زند و از قدرت آنها می‌کاهد. پولهای کلانی که از این راه به جیب عمال فشار سرازیر می‌شود با مشکلات عدیده روبرو ادامه در صفحه ۶

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

آدمکشی "متمدانانه"

خمینی برگذاشت و زیر آن نوشت "ملا اشکرافت". در آمریکا جرم تروریستی وقتی واقع می‌شود که در اثر فشار و یا تهدید در اقدام دولت اثر بگذارد و اقدامات متقابل دولت را پاسخ گوید. نشریات نوشتند با این تعریف آبکی می‌توان همه هواداران صلح، حمایت از حیوانات، گرین پیس و یا مخالفین جهانی شدن را از دم تروریست لقب داد و دچار قوانین فقه شرعی آقای اشکرافت کرد.

خود اندیشمندان بورژوا در حمایت از قانون اساسی می‌گویند که پیشگیری و دفاع در مقابل حملات دشمنانه را تا آن حدی نمی‌توان به جلو کشید که در فضای و عرصه زندگی خصوصی مردم قرار گیرد. به بهانه پیشگیری می‌شود هر کس را گرفت و بزدانان انداخت و یا اعدام کرد. ظاهراً با این تصور که امنیت تامین شود. "امنیتی" که تامین می‌شود به قیمت تجاوز به حریم امنیت احاد ملت صورت می‌گیرد و معلوم نیست این "امنیت" بچه درد مردم می‌خورد. همان اندیشمندان می‌گویند هراندازه حکومتی این مرز حساس را به جلو بکشاند و حریبه‌ها را در هم شکنند و آنرا به کاملترین شکلی تحقق بخشد به مستبد کاملی رشد کرده است. درست مانند این است که همه انسانها را از ترس اینکه مبادا قاتل شوند گردن زد و یا از ترس اینکه مبادا دزد شوند دستهایشان را قطع کرد. آمریکا به این مرحله رسیده است و این مرزها تا درون حریم زندگی خصوصی مردم نیز پیشرفته است فقط برای اینکه امنیت سرمایه تامین شود. طبیعی است که اگر مرزهای میان متهم و مجرم، مظنون و بیگناه زده شود حکومت متکی بر قانون زیرآبش زده است. هم اکنون در تمام ممالک امپریالیستی این روند با شدت اجراء می‌شود و قوانین ارتجاعی در پرتو جو ۱۱ سپتامبر به تصویب می‌رسند که سرانجام علیه طبقه کارگر به کار گرفته خواهند شد. امپریالیستها از مردمشان می‌خواهند که برای این اقدامات مستبدانه تفاهم داشته باشند و برای حفظ "امنیت" آماده فداکاری شوند ولی تاریخ از این "فداکارها" که به قیمت سرکوبها و بیعدالتیها تمام شده و به مصداق "خودم کردم که لعنت بر خودم باد" بسیار بیاد می‌آورد. امنیت قضائی و قانونی و حقوقی را در محراب قدرت پلیس، سازمان امنیت، سازمانهای جاسوسی قربانی می‌کنند.

آمریکائها همین کار را با اسرای طالبان در پایگاه نظامی گوانتانامو که در خاک کوبا اشغال کرده‌اند انجام دادند. با اسرای جنگی مانند حیوانات برخورد کردند و با کمال بیشرمی به حمایت از این اقدامات ضد بشری ادامه در صفحه ۶

امپریالیستی نوشت: "البته جدا ساختن سیاست خارجی از سیاست و یا حتی قراردادن آن در مقابل سیاست داخلی اساساً غلط، غیر مارکسیستی و غیر علمی می‌باشد. هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی امپریالیسم تمایل به نقض دموکراسی و برقرار ساختن ارتجاع دارد به این معنی، امپریالیسم بطور غیر قابل انکاری "نفی" دموکراسی بطور عام، هر نوع دموکراسی است و بهیچوجه نفی تنها یکی از مطالبات دموکراتیک یعنی خود تعیینی ملتها نیست."

وقتی ۱۱ سپتامبر به وقوع پیوست عربها را در آمریکا خود سرانه و خلاف قانون مدنی آمریکا دستگیر کرده به باز جویی بردند. ۱۲۰۰ عرب در زندان افتادند و کسی از سرنوشت آنها خبر نداشت. ۵۰۰۰ عرب مسلمان را مورد بازجویی قرار دادند فقط باین بهانه که عرب مسلمانند. اساس قوانین قضائی آمریکا به بهانه جنگ مورد تجاوز آشکار قرار گرفت و شامل شرایط جنگی شد. همه خارجی‌ان بدون روشن شدن مورد اتهام به زندان می‌افتادند و هنوز هم بر اساس همان قوانین می‌افتند. اگر وزیر دادگستری آمریکا تشخیص دهد که از جانب آنها خطری امنیت آمریکا را تهدید می‌کند. همه چیز به اراده یک شخص وابسته شده است که اسمش استالین نیست!! همین آقای بوش بود که گفت تروریستهای احتمالی را می‌شود با فرمان وزیر دفاع در مقابل دادگاههای سر پوشیده نظامی قرار داد که در همه جا می‌شود تشکیل شود، بر روی عرشه کشتی بر روی دریا، در درون غارهای افغانستان و یا در پنتاگون. لیکن دادگاههای سر پوشیده نظامی به مدرک نیازی ندارند، سه نظامی بر سر مرگ و زندگی انسانها تصمیمات نظامی امنیتی می‌گیرند اگر دو نفر از آنها با تیرباران اسیر موافق باشند حکم اجراء می‌شود. در این دادگاهها یاری حقوقی نظیر وکیل مدافع و نظایر آنها وجود ندارد. دادگاه زمان جنگ است. دیک چنی معاون آقای بوش می‌گوید که تروریستها از حمایت قانون اساسی آمریکا برخوردار نیستند، یعنی می‌شود آنها را شکنجه کرد و زبانشان را از حلقشان در آورد. و این بهترین سند است تا معلوم شود ماهیت این قوانین اساسی چیست و تا به چه حد اعتبار دارد. این قوه مجریه آمریکا است که تعیین می‌کند چه کسی مشمول قانون اساسی است و چه کسی نیست. در ایران خودمان نیز همین روش حاکم است. یکی از روزنامه‌های آلمانی نوشت که این شریعت نوع آمریکائی است، همان قانون قصاص اسلامی. کار به جایی رسید که اولیفان محبوبترین کاریکاتوریست آمریکا پر سر وزیر دادگستر که باید دادگستر بوده و رعایت قانون را به کند یک عمامه به بزرگی عمامه

آدم کشی در افغانستان ادامه دارد و خبرگزاریهای کنترل شده گزارش نمی‌دهند تا افکار عمومی مردم جهان بدانند که امپریالیستها به چه جنایاتی در افغانستان دست می‌زنند. کشتار مردم بی‌دفاع و بیگناه برای آنها مهم نیست، مهم آن است که باید به اهداف استراتژیک خود بهر قیمت که باشد دست یابند. تعداد مردم عادی افغانی که به قتل رسیده‌اند بیش از تمام قربانیان تروریسم ۱۱ سپتامبر است ولی کسی نیست که برای آنها قطره اشکی بیفشاند، دسته گلی نثار بیکرشان کند و از آنها حمایت نماید. در آغاز جنگ کشتار مردم عادی را نتایج جانبی جنگ تفسیر می‌کردند که نام متمدانانه قتل است و حتی آقای دونالد رامزفلد وزیر جنگ آمریکا بخود زحمت داده برای جلب نظر افکار عمومی از این "خسارات جانبی" اظهار تاسف می‌کرد. حال دامنه این "خسارات جانبی" به جایی رسیده است که کسی نمی‌داند کدامیک از آنها جانبی هستند، جنگ و یا "خسارات جانبی" آن. در این فاصله کار از اظهار تاسف خشک و خالی برای جان افغانهای غیر نظامی نیز گذشته است زیرا هر روز و هر شب نمی‌شود اظهار تاسف و بخشندگی کرد. وقتی ۱۶ نفر غیر نظامی در ۲۴ ژانویه در اثر حملات هوایی در شمال قندهار به قتل رسیدند تفسیر آقای رامزفلد که حوصله توجیحات گذشته را نداشت جالب بود: فکر نمی‌کنم اشتباهی در کار بود، آری ما در افغانستان با شرایط سختی روبرو هستیم وضعیت بسادگی قابل تشخیص نیست. وضعیت روشنی نیست. اینطور نیست که شوروها در یک طرف و مهربانها در طرف دیگرند (واشنگتن پست ۱۸ فوریه ۲۰۰۲).

خوب باین جمله دقت کنید. آیا این گفتار "متمدانانه" آقای رامزفلد شما را بیاد گفتار سبانه خلخالی قاتل نمی‌اندازد که می‌گفت: "ما هر کس را که دستمان رسید می‌کشیم. گناهکاران به سزای اعمالشان می‌رسند و بیگناهان به بهشت می‌روند". آقای رامزفلد که تحصیلات دانشگاهی دارد نمی‌تواند مانند خلخالی آخوند استدلال کند استدلال وی "متمدانانه" است. تو گوئی در مورد خلخالی وضع طور دیگر بوده است. وی هم نمی‌دانست وضعیت روشن چیست، شوروها و مهربانها در کجا هستند، برای وی هم وضعیت بغرنج بود این است که همه را می‌کشت تا به هدف خود برسد. امپریالیسم آمریکا طور دیگری عمل نمی‌کند. هر افغانی دور افتاده از شهر و در دهات برای آنها طالبان و اسامه بن لادن است. جان افغانیکه ارزشی ندارد. نفت است که ارزش دارد. و برای رسیدن به آن باید هر کاری را کرد.

لنین در "کاریکاتوری از مارکسیم و در باره اکونومیسم

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری

آدمکشی...

نیز پرداختند. خود آنها نخست استدلال می‌کردند که آمریکا در حال جنگ است و شرایط جنگی بر کشور حاکم است، پس اگر چنین است با اسراء نیز باید مانند اسیر جنگی همانگونه که در کنوانسیون ژنو ثبت شده و آمریکا نیز آنرا امضاء کرده است رفتار کرد. اسیر جنگی را نمی‌شود شکنجه داد، در مقابل دادگاه نظامی قرار داد و اعدام کرد. آنها به طرز وحشیانه‌ای دست و پای اسرای جنگی را به زنجیر بسته بودند و کیسه سیاهی بر سرشان کشیده بودند. درست مانند زندان اوین خودمان. آنها اسرای القاعده را در داخل قفس حیوانات کرده بودند که امکان تحرک در درون آنها نیست. همان قفسهای وحشتناکی که مردم ویتنام را در درون آن بنام قفسهای ببر قرار می‌دادند تا در اثر فشار و تداوم اسارت مفاصل آنها خشک شود و همیشه علیل بمانند. تازه این قفسها را از سطح زمین بلند کرده و آویزان می‌کنند که مبادا امدادهای غیبی در پایگاه نظامی گوانتانامو در کشور کوبا در میان اقیانوس آنها را نجات دهند. البته آمریکا که خودش از جنگ سخن می‌راند اسرای القاعده را اسیر جنگی نمی‌داند و لذا آنها را نباید شامل حقوق بشر و منشور و موازین و پیمانهای جهانی حمایت از اسراء دانست. آنها می‌گویند

تروریست اسیر جنگی نیست. اینها مشتاقان قاتل اند. اینکه تروریست کیست و قاتل کدامست را خود آمریکائی‌ها تعریف می‌کنند. تازه مگر قاتل دارای حیثیت انسانی نیست و نباید با وی انسانی و مطابق قانون رفتار کرد. مگر می‌شود هر کس که دلش خواست قاتل را شکنجه دهد و سر قاتل را ببرد. این چه مغزهای بیماری هستند که با افکار نژاد پرستانه خود چنین فجایعی می‌آفرینند. آمریکا در اثر فشار بین‌المللی اسرای طالبان و نه القاعده را سرانجام اسیر جنگی شناخت چون ترس بر وی حاکم شد که افغانها با اسرای جنگی آمریکا اگر بدستان یافتند چه کار خواهند کرد. اگر جواب "های"، "هو" باشد که آنوقت نمی‌شود دو دوزه بازی کرد. ولی وقتی همین اسراء را برای بازجویی می‌برند داروی آرام بخش به آنها تزریق می‌کنند.

استدلال آمریکائی‌ها خنده دار بود. اسیر جنگی برای آنها کسی است که نظامی باشد و بیک حکومت معین تعلق داشته باشد در غیر این صورت تروریست است. با این استدلال همه اعضاء "هنگ بین‌المللی" که مرکب از ملیتهای مختلف بودند و اکثریتشان داوطلب و غیر نظامی محسوب می‌شدند که برای یاری به جمهوریخواهان به اسپانیا در جنگ داخلی رفته و علیه

فاشیستها جنگیدند همه و همه قاتل و تروریست‌اند. البته انسانهاییکه افتخار بشریت‌اند، باید برای امپریالیسم آمریکا سمبل تروریسم محسوب شوند. آمریکا مدعی است که این عده "جنگجویان غیر قانونی" هستند و می‌خواهد با اختراع لغات گریبان خود را از جنگ قانون و افکار عمومی رها کند. نشریه زود دوپچه سابتونگ آلمان در همان هنگام نوشت: "تصاویر جدید از بزنجیر کشیدن مسلمانان که پس از بازجویی آنها را با فرغان در میان سیمهای خاردار حمل می‌کنند و در قفسها جا می‌دهند می‌تواند در قاهره و یا کراچی در مورد برتری تمدن آمریکائی ایجاد شبهه کند" (۹ و ۱۰ فوریه ۲۰۰۲). همان نشریه نوشت که آمریکائی‌ها از این جهت زیر بار اطلاق لقب اسیر جنگی به بازداشت شدگان نمی‌روند که در آن صورت باید با آنها همانگونه که در دادگاههای نظامی رفتار کنند که با خود سربازان آمریکائی وقتی در مقابل دادگاه نظامی قرار می‌گیرند. ولی سرباز آمریکائی از حمایت حقوقی برخوردار است حال آنکه اسرای طالبان نباید از حمایت حقوقی یک آمریکائی برخوردار باشند این است که دادگاه آنها مانند دادگاه ویژه روحانیت، مخصوص است. این نظام "دموکراتیک" چنان جوی را ایجاد کرد که ۷۷ درصد مردم "دموکرات" آمریکا که درس دموکراسی را از تر می‌باشند خواهان آنند که این اسراء را در دم کشت. ۵۲ درصد بر این نظرند که باید روسای کشوری که به تروریست پناه می‌دهند باید کشت و البته منظورشان آریل شارون و پینوشه و سوهارتو و ژنرال کی و سینگمان ری و... نیست. ۴۹ درصد آمریکائی‌ها بر این نظرند که باید به عربها و عرب تبارها در آمریکا ورقه شناسائی ویژه داد یعنی همان کاری را که نازیها با یهودیان می‌کردند.

در آمریکا روح دوران مکارتریسیم از قبر بیرون آمده است و مبارزه با تروریسم یعنی مبارزه با هر مخالف امپریالیسم مانند مبارزه با کمونیسم در سالهای ۵۰ جایگزین شده است. چون کمونیستها را هم می‌شود بنام تروریست بی حق و حقوق کرد.

رژیم جمهوری اسلامی که در توضیح بیشتری و سببیتش جای گفتار نیست در اثر این روش آمریکا زبانش بعدی دراز شده که به نقض حقوق اسرای جنگی در گوانتانامو و سیاست ضد حقوق بشر آمریکا اعتراض می‌کند. چشم آمریکا روشن.

البته این تصاویر تکان دهنده را فردا بخاک می‌سپارند تا مردم جهان فراموش کنند که در کشور "متمدن" آمریکا چه می‌گذرد و اگر روز و روزگاری آنها را منتشر کنند زیرش می‌نویسند اسنادی در باره جنایات استالین در شوروی.

گزارش سیاسی...

جامعه ایران نیست: آنها ناچارند در مقابل سرمایه امپریالیستی که برای غارت ایران می‌آید تسلیم شوند و هنجارهای جامعه سرمایه‌داری را تا حدودی بپذیرند. نعره‌های آنها که به تهاجم فرهنگ امپریالیستی می‌تازند نشانه ضعف و درماندگی آنهاست. هر دو جناح حاکمیت باید در بین خود قربانیانی را بپذیرند. فعال شدن سلطنت طلبان را باید در این رابطه دید که می‌خواهند خود را به عنوان نماینده بهتر تامین منافع امپریالیسم در ایران عرضه کنند. تشدید تضاد جناحهای حاکمیت و درندگی جناح مسلط و معروف به اقتدارگرا بویژه در این اواخر نیز ریشه در نیازمندیهای تحول جامعه ایران و تجزیه در بالا و ترس از پائین دارد. این امر وضعیت ایران را از هر نظر برای یک تحول انقلابی آماده می‌سازد. شرط آن تبلیغ مارکسیسم لنینیسم توسط حزب واحد طبقه کارگر ایران است. تنها از طریق استقرار سوسیالیسم می‌توان از این بن بست و دور شیطانی بدرآمد و ایران را از این فاجعه نجات داد. ما در این عرصه حمایت جهانی طبقه کارگر و خلقهای زیر سلطه را نیز خواهیم داشت زیرا جهانی شدن سرمایه، مبارزه را نیز جهانی کرده، مردم را یکدیگر نزدیک کرده و تاثیر متقابل مبارزات آنها بر یکدیگر را تشدید می‌کند.

سرعت تحول و تکامل سرسام آور است و این امر در مورد تحولات انقلابی نیز صادق می‌باشد. بنظر ما جهان در آستانه تحولی ریشه‌ایست و ایران نیز نقش مهمی در منطقه بازی خواهد کرد. وظیفه ما در درجه اول تلاش در جهت وحدت با همه نیروهای است که به امر سوسیالیسم یعنی به مارکسیسم لنینیسم اعتقاد دارند. باید یکپارچه خود را بر پاسخگونی به این تحولات آماده کرد. وقتی در آستانه بروز این تحولات قرار گیریم باید وحدت خود و نه پراکنندگی خویش را به میان طبقه کارگر ببریم. باید از هم اکنون روشن کنیم که چه کسی مارکسیست لنینیست و چه کسی شبه کمونیست است. مبارزه برای پاکیزگی مارکسیسم، یعنی مبارزه ایدئولوژیک با دشمنان مارکسیسم شرط نخست پیروزی ما در آینده خواهد بود و می‌بینیم که رسالت رهانی "همه ملت" به عهده طبقه کارگر ایران متشکل از کارگران همه خلقهای ایران است. بکوشیم که چنین تشکلی برای رهبری چنین تحول عظیمی که در ایران در پیش است از هم اکنون بوجود آید.

ادامه در شماره آینده

"اپوزیسیون تقلبی" چهره بزرگ کرده رژیم است

داس گرسنگی...

در ۱۹۹۶ در یک گردهمایی مشابهی رسماً تصویب شده بود که تعداد ۸۴۰ میلیون گرسنگان جهان را تا سال ۲۰۱۵ به نصف برسانند و از اکنون روشن است که این وعده‌های پوچ که بخش لاینفک نظام سرمایه‌داری است قابل اجرا نیست. در این نشست در ماه ژوئن سال ۲۰۰۲ مجدداً بیش از ۱۸۰ نفر ممالک عضو این کنفرانس تصویب کردند که یک "اتحاد علیه گرسنگی" دست زند.

کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد اظهار داشت که: "دیگر وقتی برای تلف کردن نمانده است" ولی کجاست آن گوش شنوایی که به این حرفها توجه کند. تعداد گرسنگان و پابرهنگان در جهان نه تنها تنزل نیافته هر روز بر تعداد آنها افزوده می‌گردد. دبیرکل سازمان ملل از ممالک ثروتمند درخواست کرد دسترسی ممالک فقیر را به فن‌آوری پیشرفته و گیاهان و دانه‌های نباتی مقاوم در مقابل آفات طبیعی ممکن سازند. ولی این کلمات مانند یاسین بگوش خراست. ممالک ثروتمند نه تنها باین خواهش آقای کوفی عنان تن در نمی‌دهند، بلکه هر روز و هر شب در فکر تقویت کشاورزی خویش بوده و با یارانه‌های دولتی دهقانان اروپایی را پرور کرده و مواد اضافی را بدریا می‌ریزند و آتش می‌زنند تا قیمتها نزول نکنند و کشاورزی آنها امکان رقابت خود را با سایر امپریالیستها از دست ندهد. همین چند روز پیش آقای بوش رئیس جمهور آمریکا میلیونها دلار به کشاورزان آمریکایی کمک مالی نمود. بطوریکه مورد اعتراض اروپایی‌ها قرار گرفت که امکان رقابت آزاد را از میان برده است.

در قانون جدید کشاورزی آمریکا فارم بیل (Farm Bill) آمده است که کشاورزان آمریکایی در طی شش سال آینده ۵۱/۷ میلیارد دلار یارانه اضافی دولتی دریافت می‌کنند تا بتوانند قیمت محصولات کشاورزی و در آمد خود را حفظ کنند. آنها از سال ۲۰۰۲ هر سال مبلغ ۴۷ میلیارد دلار دریافت خواهند کرد. همین آمریکا در حمایت از تئوری اقتصاد بازار آزاد و محدودیتهایی که اروپایی‌ها برای آن اعمال می‌کردند، اروپا را تحت فشار گذارده بود تا آنها از پرداخت یارانه به کشاورزان خود بکاهند. در عین حال دولت آمریکا کمکهای سالیانه خود در سازمان تجارت جهانی را به مبلغ ۱۹ میلیارد دلار محدود نمود.

خانم کوناست وزیر وزارت حمایت از مصرف‌کننده در آلمان این اقدام آمریکا را بی‌مهابا توصیف کرد و گفت: "تصور من از جهانی شدن عادلانه منطبق بر سیاست جدید کشاورزی آمریکا نیست". خانم کوناست که از حزب سبزهاست، ریش ندارد و گرنه باید بریش می‌خندیدیم. زیرا دقیقاً همین دولت آلمان منتقد، خود نسخه اصلی سیاست آمریکا را در اروپا در پیش گرفته

است. این است که انتقاد وی را نمی‌شود صمیمانه و جدی تلقی کرد. وی افزود که قبل از هر چیز بوش منافع کنسرنهای فراملیتی آمریکایی را در نظر می‌گیرد که به منافع ممالک دنیای سوم لطمه می‌زند یعنی همان کاری که کنسرنهای آلمانی می‌کنند و مورد اعتراض خانم کوناست قرار نمی‌گیرد. حال که پای منافع امپریالیسم آمریکا در میان است ناگهان یارانشان می‌آید که کیف استدلال‌اتشان را باید از سفره ممالک "جهان سوم" پر کنند و بیاد لطماتی که آمریکا!! و نه اروپا به آنها می‌زند بیافتنند و برایشان اشک تمساح بریزند. جالب این است که خانم کوناست این اقدام آمریکا را در خدمت مبارزه علیه تروریسم نمی‌داند زیرا امکان عرضه آزاد مواد غذایی به بازارهای جهان را از طرف ممالک "دنیای سوم" می‌گیرد، آنها را در فقر نگه‌میدار و زمینه را برای رشد تروریسم باز می‌گذارد. یعنی همان کاری که امپریالیسم آلمان می‌کند. ولی مثال ایشان جالب است. وی می‌افزاید کشور فقیر بورکینا فاسو یکی از فقیرترین ممالک آفریقا قصد دارد تولید پنبه خود را مرغوب کرده و گسترش دهد تا بر مشکلات مالی خود غلبه کند، بانک جهانی نیز وامی در خدمت این سیاست در اختیار وی قرار داده است و حال آنکه کشاورزان آمریکایی با عرضه پنبه ارزانتر به بازار بعلت دریافت کمکهای مالی از طرف دولت آمریکا کشور بورکینا فاسو را ورشکسته می‌کنند. البته باید افزود که این کشور نمی‌تواند وام بانک جهانی را که در خدمت امپریالیسم آمریکاست باز پس دهد و لذا نه تنها صنایع پنبه آن نابود می‌شود و بازار بدست کشاورزان آمریکایی می‌افتد نسلها مردم این کشور باید بهره و اصل وام بانک جهانی را باز پرداخت کنند.

همین اروپایی‌ها که معترض آمریکا شده‌اند خودشان یارانه‌های کلان به کشاورزان خویش می‌دهند. با این وضعیت بازار سرمایه‌داری هیچ کشور تحت ستمی قادر نیست محصولات غذایی خود را در بازارهای اروپا به قیمت کاری که برای آن مصرف شده بفروش برسانند. ما از محدودیتهای گمرکی سخن نمی‌گوئیم که خود سد دیگری بر سر راه این صادرات است. ممالک صنعتی که کشاورزی صنعتی دارند فقط آن محصولاتی را می‌پذیرند که در کشورشان بعمل نمی‌آید، نظیر ادویه هند و یا برنج ویتنامی و هندی و زعفران و خاویار ایرانی که تازه زعفران را نیز در اسپانیا تولید می‌کنند تا از واردات زعفران ایران بی‌نیاز شوند. ممالک امپریالیستی در فکر شکم گرسنه مردم جهان نیستند، در فکر آنند که چطور می‌شود همین بخور و نمیر آنها را از سفره آنها دزدید و بر ثروت خود افزود و این ممالک را از نظر غذایی نیز وابسته کامل به امپریالیسم جهانی نمود. آزمایشگاههای بزرگ این ممالک در پی آنند که با توسل به دانش ژنتیک گوجه فرنگی آسیب ناپذیر و

مقاوم، گندم یکبار مصرف و مقاوم در مقابل آفات طبیعی و صد البته غیر مقاوم در مقابل سمومات تولید شده آزمایشگاههای شیمیائی ممالک امپریالیستی تولید کنند تا نظارت بر خواربار جهانی، انحصار غذای مردم جهان را در دست داشته باشند. آنها در فکر ایفای نقش عزرائیل در جهان هستند. رقابت شدیدی هم اکنون میان این کشورها در جریان است تا کدامیک بهتر موفق شوند اموال دیگران را غارت کنند. این سخنان کوفی عنان که می‌طلبد دانش نوین ژنتیک را در خدمت رفع گرسنگی قرار دهند باد هوساست. کوفی عنان ولی بدرستی می‌گوید: "گرسنگی یکی از بدترین اشکال جریحه‌دار ساختن حیثیت بشری است".

همین ممالکی که در پی کشف راههایی برای چابیدن بشریت هستند، حاضر نیستند از قدرتهای تسلیحاتی خود کم کنند، از تجاوز به افغانستان و عراق و یا بالکان دست بردارند، میلیاردها دلار مالیات مردم را به شکم کنسرنهای اسلحه‌سازی فرو می‌کنند تا شکمهای آنها سیر شود. برای "خدمت" به گرسنگان و آوارگان افغانستان به کشفیات جدیدی نایل شده‌اند و در خدمت آزمندیهای خود در آنجا مدرسه‌ای هم ساخته، جاده‌ای هم کشیده و چادر را از سر زن افغانی تا وسط رستگاه مو به عقب می‌زنند و در برتری تمدن خویش داد سخن می‌دهند ولی حاضر نیستند یکدهم مخارج بمبهای را که بر سر مردم افغانستان در شکل عروک می‌ریزند در خدمت گرسنگان جهان قرار دهند. ولی گوش شما از "بشر دوستی"، "حمایت از حقوق بشر"، "دموکراسی بورژوازی"، "آزادیخواهی"، "جامعه‌باز" آنها پر است. ریاکاری امپریالیسم که در ایران نیز هواداران روشنفکر سینه چاکی دارد که هدفشان فریب مردم است از این نمونه‌های روشن، روشن می‌گردد. فقط باید بی‌نا بود و دید، پرسشگر بود و پرسید، پوینده بود و پیدا کرد.

پاپ یوهانس پال در ارتباط با این کنفرانس با شکم سیر خود و کاردینالهایش گفت: "گرسنگی... تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی است". به پاپ نیز وحی شده است که جلوی مردم گرسنه را نمی‌شود گرفت چون از قدیم گفته‌اند که شکم گرسنه دین و ایمان ندارد. و آنوقت امنیت سرمایه‌داری و عصای دستش مذهب از بین می‌رود.

رئیس جمهور اوگاندا از نقش جنگهای در آفریقا که گرسنگی را همراه می‌آورند سخن راند ولی نگفت که جنگ آنگولا و سیرالئون به خاطر الماسهای درخشنده‌ایست که باید در بازارهای آستردام آب شوند و کنسرنهای امپریالیستی در پس این جنگها و نتیجتاً گرسنگی ناشی از آن پنهانند.

روبرت موگابه که قصد داشتند وی را به کنفرانس ادامه در صفحه ۸

جدایی دین از دولت و آموزش!

داس گرسنگی...

دعوت نکنند و حتی ورودش را به رم قدغن کردند تا سخن نگوید و تبلیغات امپریالیستها را خنثی نکنند از مصادره اموال بقایای استعمارگران در زیمباوه دفاع کرد و نشان داد که بر گرسنگی به چه نحوی باید غلبه کرد. تجاوز به ساحت مقدس مالکیت خصوصی طبیعتاً باب دندان امپریالیستها نیست و همین جنایتکاران واقعی در پی آنند که در جهان چهره جنایتکاری از وی ترسیم کنند. وی به خطر گرسنگی در جنوب آفریقا که جان دهها میلیون را تهدید می کند اشاره کرد. فقر و ثروت، سیری و گرسنگی برادر تنی هم هستند. اگر رهبران این کشورها در سال ۲۰۱۵ نیز بدور هم گرد آیند حرف بیشتری برای زدن ندارند و ناچارند به تصمیمات قبلی خود با کلمات احساساتی و یا کاملاً بی احساس تکیه کنند، آنها را تکرار نمایند و وعده های جدید دهند. در سال ۲۰۱۵ چه کسی می داند که این حرفها تکراریست و دوی درد گرسنگان و پابرهنگان جهان را نمی کنند. وقتی ما از گرسنگان سخن می رانیم تعداد آنها به میلیاردها نفر می رسد. آمار سازمان ملل ناقص است و

در بهترین حالت کسانی را در نظر دارد که دچار گرسنگی شدیدند. آنها که در آمریکا، آلمان و یا اروپای شرقی در زیر خط فقر زندگی می کنند، به گرسنگی مزمن دچارند نیز گرسنه اند که در هیچ آماری به حساب نمی آیند زیرا درآمد این کشورها به نحو سرانه حساب می شود. درآمد سرانه ی صدها روزمزد مکزیکی در آمریکا با درآمد راکفلر مساویست. زیرا مجموع پول آنها به صدها نفر سرشکن می شود ولی خود پول به جیب راکفلر می رود. این واقعیتی است که بورژواها و مزدورانشان در وسایل ارتباط جمعی پنهان می کنند و به ایدئولوژیهای امپریالیسم بدل شده اند. چاره گرسنگان مبارزه با نظم سرمایه داری و بویژه با امپریالیسم آمریکا این دشمن شماره یک بشریت است. تا این نظم بهره کشانه برپاست در وضعیت آنها تحولی روی نخواهد داد. احزاب کمونیست واقعی یعنی احزاب مارکسیست لنینیست باید بر این راه صعب پرتو افکنند و مبارزه این مردم را برای برافکندن گرسنگی از طریق الغاء مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و تولید سوسیالیستی به سر منزل مقصود برسانند.

اسلامیسم..

امتهای جهان را برکت دهم (باب بیست و هشتم، ۴) و به یعقوب می گوید: "و بر تو التفات خواهم کرد و ذریت ترا بارور خواهم گردانید و دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد و همه به شمشیر شما خواهند افتاد و من همه جا پیشاپیش شما خواهم خرامید" (سفر لایوان، باب بیست و ششم، ۷) و به یوشع می گوید: "از صحرا تا نهر فوات و تا دریای بزرگ از آن تو خواهد بود و هیچکس را یاری مقاومت با قوم تو نخواهد بود، و تمامی قومهای زمین دست مرا خواهند دید که زور آور است" (صحیفه یوشع، باب اول).

آن دستی را که قومهای زمین خواهند دید دست یهوه نیست دست امپریالیسم و صهیونیسم اسرائیل است که می خواهد همه قومهای روی زمین را تابع زورگویی صهیونیستهای اسرائیلی گردان.

حزب یهودی لیکود که ماهیتاً همان حزب الله اسلامیست و در اسرائیل یک حکومت به تمام عیار مذهبی را بر سر کار آورده است از کتاب مقدس خود برای تعیین سیاستش الهام می گیرد و توسعه طلبی خویش را توجیه می کند.

بر اساس روایات مذهبی تورات مالک کنونی عراق، کویت، اردن هاشمی، سوریه، لبنان، بخشی از سرزمین مصر از طرف خدا به یهودیان واگذار شده و آنها باید این امر الهی را متحقق کنند. این است که دولت مذهبی اسرائیل اساساً نمی تواند هوادار صلح باشد زیرا این صلح در مغایرت کامل با تصمیمات خدای یهود یعنی یهوه قرار گرفته است. آنها می خواهند به وعده های تورات عمل کنند و مخالفین خویش را از دم تیز شمشیر قوم یهود بگذرانند. البته برای محافل صهیونیستی بورژوازی اسرائیل روشن است که این سخنها اراجیفی بیش نیست لیکن آنها برای مقاصد توسعه طلبانه خود همواره بدنبال یک مشروعیت دینی هستند و این مشروعیت را در داخل تورات می یابند. یهوه قوم یهود نمی دانسته است که روزی روزگاری ممکن است سازمان ملل متحدی پیدا شود و ممالک جهان در آن گرد آیند و تمامیت ارضی و ملی یکدیگر را برسمیت بشناسند. رژیم اسرائیل نمی تواند ماهیتاً حتی هوادار سازمان ملل متحد باشد علیرغم اینکه بدروغ عضو آن است.

آدمخواران امپریالیسم

یک فیلم مستند ایرلندی پرده از جنایات امپریالیسم آمریکا در افغانستان بر می دارد. خبرنگار ایرلندی بنام جمی دوران که در ماههای گذشته در مزار شریف بوده است نشان می دهد که سربازان و کارشناسان آمریکایی اسرای خویش را بشدت شکنجه کرده اند. شاهدی از کشتار دستجمعی اسراء پرده بر می دارد. بر اساس گفتار شهود عینی ۳۰ تا ۴۰ سرباز آمریکایی در این تیربارانها شرکت داشته اند. فیلم جنایات آمریکا در پارلمان اروپا که از طرف فراکسیون متحد چپ به نمایش گنجانده شده است با این خواست همراه بود که صلیب سرخ جهانی این فاجعه را مورد رسیدگی قرار دهد. آقای فرانسیس ورتس در خواست کرد کمیته مذکور که در محل واقعه حضور دارد فوراً باین امر رسیدگی کند. فیلم مربوط به چند هزار اسرای طالبان و القاعده است که در ماه نوامبر سال گذشته به اسارت در آمده اند و در شهر قندوز در اسارتگاه شیرگان بر می برند. بر اساس اظهارات شاهدان ۳۰۰ نفر از آنها را در یک کامیون سر بسته چپانده اند. تنها نیمی از آنها پس از ساعتها جان سالم بدر برده اند. سربازی اظهار کرد که بر اساس فرمان فرمانده اش پس از اینکه اسراء از کامیود هوا دچار خفگی شدند، کامیون را به مسلسل بسته است تا از سوراخهای گلوله به اسراء هوا برسد!! بسیاری در اثر خفگی و تعداد زیادی در اثر اصابت گلوله جان داده اند. سربازی گزارش داد که این کامیون را در یک پمپ بنزین مشاهده کرده است که از آن خون به بیرون می ریخته است. سربازی دیگری گزارش می دهد که پس از رسیدن کامیون به اسارتگاه شیرگان سربازان آمریکایی که در کامیون را باز کردند وحشت زده شدند. به آنها دستور دادند مقتولین و مجروحین را به خارج شهر ببرند تا

حیره خواران اسراییل دشمن خلقهای فلسطین و ایران هستند

گزارش سیاسی...

می‌گردد. زیرا سرمایه‌داران خارجی حاضر نیستند پس از پا گرفتن در ایران چنین باج سیلی را بپردازند.

رژیم جمهوری اسلامی از همان زمان رفسنجانی با سیاست تعدیل اقتصادی که دیکته شده بانک جهانی بود تلاش کرد کارخانجات و شرکتهای دولتی را با قیمت‌های نازل در اختیار باند مافیائی حاکمیت قرار دهد. در طول سالهای ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۵ سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران، جمعاً ۱۳۸ میلیارد و ۸۵۰ میلیون تومان سهام شرکتهای تحت پوشش خود را به خریداران واگذار کرد، جراید ایران در همان سالها نوشتند: "اغلب می‌شنویم اقوام فلان مسئول کارخانه را خریده‌اند. فامیل فلان مدیر شرکت، آن شرکت را خریده است (کیهان ۱۱ تیرماه ۷۶). این واگذاریها بجای آنکه از طریق مزایده صورت پذیرد بصورت "مذاکره" به انجام رسید. حتی روزنامه کیهان مورخ ۱۴ تیرماه ۱۳۷۶ نوشت: "وقتی فروشنده، هم فروشنده باشد و هم خریدار و خریدار پولی هم در بساط نداشته باشد، این شیوه فروش به زبان ساده یعنی مفت خری. آیا ۵۶ شرکت و کارخانه‌ای که به روش مذاکره خودمانی از سوی سازمان صنایع ملی فروخته شده‌اند و نیز دهها کارخانه دیگر که به همین روش از سوی سازمانهای دیگر واگذار شده‌اند، مصادیقی از یغما دادن بیت‌المال نیستند؟ آیا همین روش عده‌ای را یک شبه به ثروتهای بادآورده رسانده است؟. وقتی کسی به صورت سوء استفاده‌های جناحهای در قدرت حاکمیت مراجعه می‌کند دود از کله‌اش بر می‌خیزد. کارخانه تولید کننده قسمتی از موتور اتومبیل در تبریز را به یک میلیارد تومان واگذار می‌کنند که خریدار آن پول پرداختی را از طریق فروش ضایعات موجود در انبارهای کارخانه تامین می‌کند (کیهان ۱۶ تیرماه ۷۶). یعنی فروش مفتی کارخانه در کادر سیاست خصوصی سازی. و یا یک شرکت با ۳۰ دستگاه تریلر ترانزیت به ۸۰ میلیون تومان فروخته شده است (کیهان ۲۸ تیرماه ۷۶). این نحوه خصوصی سازی منافع لایه‌هایی از حاکمیت جمهوری اسلامی را تامین می‌کند و دمار از روزگار کارگران بدر می‌آورد. ولی بهر صورت این خصوصی سازیها بهر نحوی هم که صورت گیرد ضربه بزرگی به نظام متمرکز دولتی جمهوری اسلامی در طی زمان وارد می‌آورد که الیگارش آخوندی از آن انگل وار ارتزاق می‌کند. مسلماً بخشی از این نیروی مفتخور بیکار می‌شود و تجزیه میان آنها آغاز خواهد گشت. فروپاشی نظام متمرکز دولتی در عین اینکه قدرت

ولایت فقیه را کم کرده و قدرت سرمایه‌گذاران خارجی را افزایش داده و بتدریج از نفوذ دین بطور نسبی می‌کاهد و هجوم سرمایه دژ و استحکامات خرافات مذهبی نظیر آیت‌الله تمساح را درهم می‌ریزد و آیت‌الله جنتی و یزدی و شاهرودی (نام مستعار هاشمی رئیس قوه قضائیه با ملیت عراقی - توفان) و... و نظایر آنها را اگر به سرمایه‌گذارهای خصوصی دستی نیانداخته باشند بیکار می‌کند. این امر بهر صورت نفعی برای مردم ایران و بویژه طبقه کارگر ایران که در هر صورت قربانی خصوصی سازی در نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی است، ندارد. این شعار عوامفریبانه بورژوازی که خصوصی سازی به دموکراسی می‌انجامد و یا اینکه گویا در هر صورت تمرکز تولید و دولتی بودن آن به استبداد منجر شده و در خدمت حفظ نسبی معیشت و بهبود زندگی عامه است دروغی بیش نیست. در این بحث دو چیز کتمان می‌شود یکی اینکه مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه مناسبات سرمایه‌داری است و هدف آن از تولید در جامعه رفع نیازمندیهای مادی و معنوی انسان نمی‌باشد بلکه تولید را برای کسب سود حداکثر برای سرمایه‌داران انجام می‌دهد و دیگری آنکه ماهیت حکومتی که بر سر کار است، نادیده گرفته می‌شود. یعنی اینکه بیان نمی‌گردد که قدرت سیاسی در دست کدام طبقه اجتماعی است. اگر قدرت سیاسی در دست اکثریت قریب بانفاق مردم یعنی نماینده طبقه پرولتاریا باشد که منافع اکثریت را برآورده می‌کند سود حاصله از تولید در خدمت کل جامعه و توسعه و تکامل آن قرار می‌گیرد ولی اگر قدرت در اختیار بورژوازی باشد در خدمت منافع سرمایه‌داران و به ضرر عموم مردم خواهد بود.

البته در میان اصلاح طلبان که صرفاً از نظر سیاسی از سرمایه‌گذاری خارجی در ایران حمایت کرده و برخی از آنها متوجهند که با این سیاست از اقتدار جناح رقیب بکاهند، عدم دوراندیشی سیاسی و بن بست سیاسی به چشم می‌خورد. آنها بدیل دیگری نمی‌شناسند و مردم مین ما را از دست یک عفریت عقب مانده بدامن یک هیولای پاچه ورمالیده می‌اندازند. در عین اینکه در هر صورت اصلاح طلبان از نظر بیان افکارشان نماینده همان سرمایه‌داران لیبرال و متعارف غرب پسند هستند که راه نجات خود را در این سرمایه‌گذارها می‌بینند. می‌بینیم که هیچ یک از دو جناح حاکمیت هوادار استقلال ایران نیستند. استقلال ایران را فقط سوسیالیسم می‌تواند تامین کند.

این است که نزاع بر سر ورود سرمایه خارجی به ایران

که با فشار بین‌المللی نیز روبرو است و حیات اقتصادی ایران را تهدید می‌کند اشکال دیگری نیز بخود خواهد گرفت و صفتندی در جناحها را بر هم خواهد زد. این نمی‌تواند ممکن باشد که قشر بورژوازی تجاری و بروکراتهای وابسته به آن در مجموع قادر باشند با چنگ انداختن به کارخانجات واگذار شده به بخش خصوصی، خود را از این گرداب برهانند. این است که تجزیه لایه‌های حاکمیت تسریع می‌گردد. بورژوازی بازار همراه با قشر بروکرات و انگل حاکم باید برای بقا خویش نقشه‌های دیگری کشیده متحدین جدیدی پیدا کنند.

ورود سرمایه‌گذاری خارجی به ایران و تضمینهای دولت ایران باید بر اساس یک نظام حقوقی دیگری صورت گیرد که از تفکر اسلامی قصاص نمی‌تواند نشأت گیرد. باید امنیت سرمایه‌گذار و سرمایه‌اش حفظ گردد. باید پاره‌ای از حقوق مدنی بورژوازی که در خدمت تولید مستمر و بی‌مانع و استثمار شدید زحمتکشان است برسمیت شناخته شود. قوه قضائیه نمی‌تواند فعال‌میشاء باشد و خود سرانه عمل کند و خود را مقید به هیچ قانونی حتی قوانین نافع به حال سرمایه‌داری نداند و می‌رود تا در سیر تحولات خویش به آخوندهای مجری فقه اسلامی دهته زد. سرمایه‌داران خارجی خود برای پا گرفتن چنین قوانینی پافشاری خواهند کرد. در لایحه مربوط به جلب و حمایت از سرمایه‌های خارجی "به ایجاد فضای مساعدتر حقوقی از نظر قانون و رویه‌های حقوقی استاندارد و قابل اتکاء و روشهای رفع اختلافات" تکیه شده است. این تغییر متناسب روبنای متعارف سرمایه‌داری خوش آیند جناح محافظه کار نیست. بنظر حزب کار ایران ورهقا در حاکمیت دوباره بُر می‌خورد و قشریندی درون آنها از نوع آغاز می‌شود. در عین اینکه در ماهیت طبقاتی حاکمیت تغییر صورت نمی‌گیرد ولی در ترکیب نمایندگان آن تغییراتی بوجود می‌آید.

جمهوری اسلامی بر سر راهی قرار دارد که بن بست کامل است. نه راه پیش دارد و نه راه پس. سیل سرمایه‌گذاری جهانی در پشت دروازه‌های ایران است و لشگرش را به افغانستان گسیل داشته است و سر ظاهر شاه را مانند سر آقا گرگه به آخوندها نشان می‌دهد. با نعره "الله اکبر" کاری دیگر از پیش نمی‌رود. اقتصادی که بقول خمینی مال خر بود به خران در قدرت لگام خواهد زد.

بن بست سیاست حاکمیت بن بست تحولات و توسعه

ادامه در صفحه ۶

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید!

تفسیر امپریالیستی از تروریسم

اتحادیه اروپا "مجاهدین خلق" را در کنار پاره‌ای از سازمانهای ترکیه و رزمندگان آمریکای جنوبی و آسیایی یک سازمان تروریستی دانست. اتحادیه اروپا به دنباله‌روی از آمریکا پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر براه افتاده تا با استفاده از قضائی که حاکم شده همه نیروهای انقلابی را تحت نام تروریست ممنوع اعلام کنند. البته این که کدام سازمان از نظر آنها تروریستی است را روشن بیان نمی‌دارند تا بتوانند با سیاست ماکیاویستی با ریش و قیچی که در دست دارند هر موقع خواستند مطابق سیاست روز عمل کنند. می‌خواهند دستشان باز باشد. قانون جنگل حاکم باشد. قوه قضائیه را از دور خارج کنند و امنیت حقوقی مردم را سلب نمایند. آیا جنبش ایرلند (ای. ار. آ) یک سازمان تروریستی است؟ اگر چنین است چرا دولت انگلستان با یک سازمان تروریستی بر سر میز مذاکره می‌نشیند؟ مگر همین جنبش فلسطین را تروریستی نمی‌دانستند و یاسر عرفات را بزرگترین تروریست تاریخ قلمداد نمی‌کردند؟ پس چه شد که از یک سازمان تروریستی، ارتش آزادیبخش ساخته شد و تروریست مشهور به ریاست جمهوری سرزمینهای پاره پاره فلسطینی رسید؟

تروریسم واژه‌ایست کشدار و بنا بر منافع طبقاتی و سیاسی تفسیر می‌شود و از جنبه دیدگاههای مختلف تفاسیر گوناگون بخود می‌گیرد. برای امپریالیسم آمریکا پرتاب بمبهای شیمیایی بر سر مردم ویتنام، و یا بمبهای اتمی بر سر مردم ژاپن و یا بمبهای غنی شده با اورانیوم بر سر مردم عراق و یوگسلاوی تروریسم نیست نشانه حمایت از آزادی است. برای آنها سازمان تروریستی و مافیائی اوچکا تا زمانیکه در خدمت منافعشان بود نظیر همین القاعده و طالبان و اسامه بن لادن و... جریان تروریستی نبود. رژیم جمهوری اسلامی که تا دیروز تروریست بود و در دادگاه میکونوس محکوم شده بود یکباره مدافع حقوق بشر تلقی شده و ممالک مخالف تروریسم حاضر نمی‌شوند به ماندن نام جمهوری اسلامی در فهرست اسامی ممالکی که حقوق بشر را نقض می‌کنند رای مثبت دهند. گویا بوی نزدیکی به آمریکا در این اواخر به مشام می‌رسد و این نزدیکی با شرط و شروطی همراه است؟ اگر فرزندان انتحاری فلسطین برای صهیونیستها قاتل و تروریست و انسانهای مسخ شده هستند برای مردم فلسطین قهرمانان آزادیخواهی محسوب می‌شوند که برای آزادی و استقلال میهنشان از چنگال اشغالگران صهیونیسم

مبارزه می‌کنند. خودکشی آنها، راه آخرین مقاومت است.

حقیقت این است که باید این سیاست را محکوم کرد نه از این جهت که واقعاً در میان این سازمانها سازمان تروریستی وجود ندارد، خیر! از این جهت که با ملاکهای دوگانه و سه گانه اندازه گیری می‌شود و این تصمیم گیریهای سیاسی را با چاشنی تبلیغاتی بخورد مردم می‌دهند.

وقتی امپریالیسم و ارتجاع از ترور سخن می‌رانند تروریسم را منظور ندارد هرگونه قهر انقلابی را مورد نظر دارد. آنها می‌گویند قهر فقط باید در انحصار دولتهای امپریالیستی باشد و چنانچه کسی این حق را برای خودش نیز قایل شود و حتی برای حفظ جانش به اسلحه توسل جوید تروریست است و باید وی را به سزای اعمالش رسانند.

در اینجا ما باز با همان تاکتیک همیشگی بورژوازی روبرو هستیم که در پی فریادهای مبارزه با تروریسم سیاست سرکوب نیروهای انقلابی را اعمال می‌کند. وقتی رژیمی به سانسور روزنامه‌های بی‌خاصیت دست زد و صدای کسی در اعتراض به نقض آزادی بیان در نیامد آنوقت بقیه نشریات را نیز قذغن می‌کند. همین کار را رژیم جمهوری اسلامی در زمان حکومت آقای بازرگان انجام داد. نخست نشریه آیندگان را بست و سپس به سراغ توفان، مبارز، کار، پیکار، حقیقت، شنبه سرخ، ستاد، پیشرو و... رفت و سرانجام شتری که آقای بازرگان بلند کرده بود و مورد حمایت بی برو برگرد توده‌ای - اکثریتی‌ها بود با ممنوع کردن نشریه "میزان" و سپس نشریات حزب توده و سازمان اکثریت بدر خانه آنها رسید و خوابید. امروز نیز چنین وضعی پیش آمده و بدتر از این هم خواهد شد. امپریالیستها براه افتاده و در اینترنت بدنبال سازمانهای انقلابی می‌گردند تا ارتباطات آنها را پاره کرده و یا بر علیه‌شان پرونده سازی کنند. ما هنوز در آغاز خط قرار داریم و باید با محکوم کردن این سیاست ماهیت امپریالیستها را نشان دهیم. حال باید از هواداران جامعه باز لیبرالی پرسید که پاسخ آنها برای این اقدامات امپریالیستی چیست؟ آیا اینها اشتباهات لیبی امپریالیستی است و یا در پی آن سیاست معینی در پیش است؟ این سیاست چیست؟ در خدمت کیست؟ و اساساً چرا ممالکی که گویا به ادعای اندیشمندان بورژوازی و روشنفکران عوامفریب آنها "دموکراسی" در آنها "نهادهی" شده و همه دوره‌های دموکراسی را حتی در کلاسهای اکابر نیز

گذرانده‌اند چنین پدیده‌هایی بروز می‌کند؟ اندیشمندان بورژوازی طبیعتاً این پرسشها را برای خود مطرح نمی‌کنند که به آنها پاسخ دهند. حال این خبر را بخوانید و به ماهیت این اقدامات پی ببرید.

نلسون ماندلا رئیس جمهور سابق آفریقای جنوبی به آمریکا دعوت شده بود تا زنگ بورس نیویورک را به صدا درآورد.

آقای توک یو سکس ویل که رئیس معادن طلای آفریقای جنوبی است و قرار بود سهامش به بورس وارد شود باید در این ضیافت شرکت می‌جست. لیکن سفارت آمریکا حاضر نشد به وی روادید ورود به آمریکا را با وجود اینکه همراه رسمی نلسون ماندلا بود بدهد. چرا؟ زیرا شخص ایشان در زمانیکه امپریالیسم آمریکا از رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی حمایت می‌کرد عضو "کنگره ملی آفریقا" (آ.آ.ن. ث) بود. آقای سکس ویل نتوانست بعلت فهرست بلند "جرایمی" که دارد به اخذ روادید موفق شود.

جرم ایشان این است که تروریست بوده است و ۱۳ سال در زندان دولت نژاد پرست آفریقای جنوبی زندانی شده به این علت که با دو مامور پلیس وقتی در کار حمل اسلحه قاچاق برای جنبش آزادیبخش سیاهان آفریقای جنوبی بوده است درگیری پیدا کرده و آنها را مضروب نموده است. معلوم شد که عضویت در "کنگره ملی آفریقا" در قبل از روی کار آمدن نلسون ماندلا جرم بوده و اعضای آن تروریست محسوب شده و خود این سازمان نیز در فهرست اسامی تروریستی امپریالیسم آمریکا قرار دارد و حال یادشان رفته است که این سازمان را که در آفریقا سالهاست بر سر حکومت است از این فهرست خارج کنند. با امیال امپریالیستی می‌شود از امروز به فردا تروریست بود و سپس به انقلابی تغییر ماهیت داد. برای امپریالیسم آمریکا نژادپرستان آدمخوار آفریقای جنوبی تروریست نبودند و به ترور میلیونها مردمان بومی آفریقا، آفریقائی‌ها و حتی هندهای مقیم آفریقای جنوبی متوسل نمی‌شدند. در آنجا حکومت با "فرهنگ" و "تمدن" و "دموکرات" سفیدها بر قرار بود.

حزب کار ایران این سیاست امپریالیستی را که در خدمت تروریسم ارتجاعی و دولتی است بشدت محکوم کرده و آنرا ریاکارانه و معامله‌گرانه ارزیابی می‌کند. و نگرانی خود را از پیامدهای آن برای سازمان مجاهدین خلق ابراز می‌دارد.

جنایت رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

دموکراسی امپریالیستی...

نه در مورد حفظ محیط زیست حاضر به امضای قرارداد است و نه در مورد جمع‌آوری و تولید مین‌های صحرایی، نه در مورد توافقات تسلیحاتی، در مورد احترام به حقوق بشر، نه در مورد منع تولید سلاحهای میکروبی و شیمیایی و نه...

در همین سرزمین آمریکا سیاهان حق رفتن به مدارس سفیدپوستان و دانشگاه را نداشتند، در همین سرزمین "دموکراتیک" بود که ورود سگ و سیاه پوست به رستورانهای سفید پوستان قدغن بود، در همین سرزمین بود که اتوبوسهای سیاه و سفید وجود داشت یعنی همان روشی که جمهوری اسلامی در مورد جدائی زن و مرد از یکدیگر در پیش گرفته است. قوه قضایه مقولهای مستقل نبود و در خدمت مطامع پلیس و محافظان نژاد پرست قرار داشت.

فرانک چری یکی از آن نژاد پرستان سرشناسی بود که عضو تشکیلات مخفی و جنایتکار کوکلوکس کلان در آمریکا بود. وی برای درهم شکستن جنبش اعتراضی سیاهان که در کلیسای باپتیستها در ایالت آلاباما گرد می‌آمدند با بکار گذاشتن بمبی چهار نفر را به قتل رسانید. شهر بیرمنگهام در این ایالت مرکز مبارزه هواداران تساوی حقوق بود. آنها موفق شده بودند که شهر بیرمنگهام را در سال ۱۹۶۳ وادار کنند قانون جدائی نژادی را در رستورانها ملغی کنند، و زمانیکه کلیسای باپتیست بعلت موفقیت در لغای جدائی نژادی در مدارس مملو از مردم بود، جنایتکاری بنام فرانک چری این کلیسا را منفجر کرد. هیچ دادگاهی موفق نشد از این جنایتکار در طی تقریباً چهار سال پیش حساب بخواهد. می‌دانید چرا؟

رئیس پلیس اف. بی. آی. پلیس فدرال آمریکا یعنی آقای جی. ادگار هورر مانع از این شد که مدارکی که پلیس در مورد این فرد سی و سه ساله بدست آورده بود و همگی دال بر نقش تعیین کننده وی در این جنایت بود به دست قوه قضائیه برسد. پلیس آمریکا نقش همدست جنایتکاران را بازی می‌کرد. تنها پس از ۱۴ سال مبارزه مخالفین تبعیض نژادی موفق شدند اولین حکم محکومیت وی را از دادگاه بگیرند و ۲۸ سال بعد یعنی وقتی سن این جنایتکار به ۷۱ سال رسیده است برای نخستین بار پلیس آمریکا ۹۰۰۰ صفحه نتایج تحقیقات خود را در مورد این فرد و حتی پرونده‌های مربوط به دستگامهای شود را در اختیار دادگاه گذارده است. بسیاری از شاکیان در گذشته‌اند و جسد آقای هورر نیز در خاک پوسیده است و آقای چری نیز عمر خود را بخوبی و خوشی گذرانده است و حال در بازنستگی نیاز به استراحت دارد و بعلت کبر سن نمی‌توان وی را به اعدام و یا زندان ابد محکوم کرد. حال پس از این مدت طولانی که معترضین از پای

نشسته‌اند، می‌خواهند به کارش رسیدگی کنند تا مبادا اتهام نژادپرستی چهره "دموکراتیک" امپریالیسم آمریکا را بیالاید. آری دادستان آلاباما حدود چهل سال وقت صرف کرد تا آقای چری را در شهر بیرمنگام در ایالت آلاباما قاتل چهار نفر مخالفین تبعیض نژادی به حساب آورد. این اقدام آقای چری یک اقدام تروریستی صرف بود و اقدام پلیس آمریکا که باید حافظ امنیت مردم آمریکا باشد حمایت روشن از تروریسم است. امپریالیسم آمریکا با تروریسم مخالف است که منافع این امپریالیسم را در نظر نداشته باشد. تروریسم آمریکا تروریسم خوب و بد است.

قانون ضد...

سبها که به شدت تغییر ماهیت داده و نقش بسیار ارتجاعی بازی می‌کنند در توجیه تکمیل و گسترش این قانون مدعی شدند که بند ۱۲۹-ب قانون جزا بسیار سنجیده انتخاب شده زیرا هم به امنیت نظر دارد و هم قانونمداری را رعایت می‌کند.

تا کنون دولت آلمان فدرال باین امر کاری نداشت که سازمانها و تشکلهای اپوزیسیون خارجی در آلمان در کشور خود مورد چه اتهامی قرار گرفته‌اند. برای آنها مهم این بود که این سازمانها در داخل خاک آلمان به اقداماتیکه مغایر قانون اساسی آلمان و تهدید امنیت شهروندان آلمانست دست نزنند. از بدو تصویب بخش تکمیلی این قانون می‌شود سازمانهای اپوزیسیون خارجی را که در کشور خود متهم به تروریسم هستند نیز مورد تعقیب قانونی قرار داد، صرفنظر از اینکه در آلمان به اقدامات تروریستی دست زده باشند و یا خیر. اینکه اقدامات تروریستی چیست روشن بیان نمی‌گردد.

با الهام از این نوع قوانین است که سازمان مجاهدین خلق ایران تروریستی شناخته و قدغن شد. دولت آلمان که با رژیم تروریستی ایران لاس می‌زند با این روش خود اپوزیسیون ایران را مورد حمله قرار می‌دهد.

اینکه کدام سازمان تروریستی است و یا نیست فقط به نظریه وزیر دادگستری آلمان وابسته است که بطور مشخص در هر مورد جداگانه اظهار نظر خواهد کرد. یعنی قانونی در کار نیست بی قانونی را بجای قانون نشانده‌اند. دولت آلمان قادر نشده است تعریف روشنی از اینکه تروریسم چیست و یا کیست بدهد. چون این مقوله کاملاً طبقاتی است و مانند جرم سیاسی نمی‌توان از آن تعریفی در ماورای طبقات و منافع متضاد آنها ارائه داد این است که آنها نتوانسته‌اند یک قاعده کلی را بنام قانون مطرح کنند و لذا تفسیر قانون را بعهده یک شخص گذارده‌اند که بر اساس مصالح روز دولت آلمان اظهار نظر کند. اگر مناسبات ایران و آلمان خوب

شد، همه اپوزیسیون ایران تروریست از کار در می‌آید و اگر این مناسبات به سردی گرائید آنوقت به کار اپوزیسیون ایران کاری نخواهند داشت. این همان قانون جنگل است که امنیت اپوزیسیون ایران و نیروهای انقلابی را از بین می‌برد و در حقیقت اصل پناهندگی سیاسی را بزیر سؤال می‌کشد. زیرا از همان قدم نخست دادگاههای آلمان باید پناهندگان ایرانی را بعنوان تروریست رد نمایند.

این مصوبه بی چاک و در، در را بر روی اقدامات تضییعی دولت و پلیس آلمان باز کرده است. نخست اینکه مانند آمریکائی‌ها برای صدور روایید برای ایرانیان مشکلات عدیده فراهم کرده‌اند. آنها می‌خواهند به وضعیت پناهندگان برسیم شناخته شده ساکن در آلمان رسیدگی مجدد بنمایند و حتی تا آنجا پیش می‌روند که پناهندگی آنها را پس بگیرند. پناهنده‌ایکه به امید نجات خودش باین کشور پناه آورده است حال باید در فکر جان خود باشد و هر لحظه آمادگی آنرا داشته باشد که اثبات نماید باز پس فرستادن وی به ایران برایش خطر جانی در پی خواهد داشت. وضع کسانیکه با کسب پناهندگی به ایران سفر می‌کنند در آینده بسیار وخیم خواهد شد.

طبیعتاً وضع باینجا خاتمه نمی‌یابد. پلیس آلمان با اتکاء بر همین قانون در اینترنت بدنال اپوزیسیون انقلابی ایران می‌گردد که آنها را تروریست به حساب می‌آورد و از همه امکانات خود برای ضربه زدن به آنها استفاده خواهد کرد. سانسور کامل را برای ضربه زدن باین نیروها برقرار خواهد کرد. مصوبه اخیر فقط ایجاد زمینه حقوقی برای این اقدامات سرکوبگرانه است. درست است که شاید در درجه نخست اسلامیتها مورد حمله قرار گیرند زیرا خطرشان برای آلمانها بیشتر است ولی بتدریج جای آنها را کمونیستها خواهند گرفت زیرا از قهر طبقاتی حمایت می‌کنند. این امر هشدار می‌دهد که همه نیروهای انقلابی ایران است تا بجای طرح شفافیت و علنی گرائی "حزب کمونیست کارگر" در امر پنهانکاری کوشا باشند و کلیه جوانب احتیاط را برای حفظ خویش رعایت کنند. در عین حال پناهندگان ایرانی نیز که پس از برسمیت شناخته شدن درخواست پناهندگیشان کار مبارزه سیاسی را بوسیده و کنار گذاشته‌اند در عرصه این مبارزه تنهای تنها خواهند ماند و خطر اخراج آنها افزایش می‌یابد. این است که باید بخود آیند و در جمع اپوزیسیون انقلابی ایران برای ایجاد یک جبهه متحد گرد آیند. با خوشخیالی راهی بجائی نخواهند برد. و ما تازه در اول راه قرار داریم و نتایج این تصمیمات در سالهای آتی بروز خواهد کرد.

پرداخت فوری و بدون قید و شرط حقوق معوقه کارگران!

داس مرگ گرسنگی در دست امپریالیسم

نشریات اروپائی می نویسند که حتی کمپای بلاعوض به ممالک فقیر نیز کاهش یافته است. ممالک صنعتی متعهد شده بودند که ۷/۰ در صد تولید ناخالص ملی خویش را برای این کمپها در نظر گیرند ولی همین وعده را در عمل به ۲۲/۰ در صد تنزل دادند. در آلمان فدرال یکی از ثروتمندترین ممالک جهان در سالهای ۸۰ سهمیه ۵/۰ در صدی خویش را به ۲۷/۰ کاهش دادند.

در قراردادهای بین المللی از سال ۱۹۴۸ بارها امر دسترسی به مواد غذایی را بعنوان یک حق مطرح کرده اند ولی این حق نیز مانند سایر حقوق جامعه بورژوازی صوری و بر روی کاغذ است زیرا زمینه چنین حقی بر اساس مقدس شمردن اصل بورژوائی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید ناممکن است. کاغذ همانقدر صبور است که سیرها. از قدیم گفته سیر از گرسنه خبر ندارد.

تاریخچه گردهمانیهای جهانی برای مبارزه با گرسنگی بسیار قدیمی است. میلیونها بشری که در سال ۱۹۷۴ به نتایج یکی از این گردهمانیها چشم دوخته بودند و صحبتهای ترش و شیرین نمایندگان را می شنیدند امروز از گرسنگی مرده اند. آنروز گفتند که ۹۰۰ میلیون نفر در خطر مرگ قرار دارند و وعده کردند که در دهسال آتی کسی به عذاب گرسنگی دچار نشود، بیست سال بعد در رم گرد می آیند و همان حرفها را تکرار می کنند. میلیونها نفر حتی نا ندارند که باین حرفها گوش فرا دهند.

ادامه در صفحه ۷

کنگره جهانی تغذیه در ۱۰ ژوئن ۲۰۰۲ در شهر رم پایتخت ایتالیا تشکیل شد. وظیفه این کنگره این بود که راههایی برای مبارزه با گرسنگی در جهان پیدا کرده، ممالک ثروتمند را برای از بین بردن گرسنگی در جهان به حمایت مالی و فنی دعوت کرده و بیان کار گذشته خود را مورد ارزیابی قرار دهد. سران اکثریت کشورهای جهان در این نشست شرکت داشتند. از روسای ممالک صنعتی و ثروتمند تنها حوزه ماریا انزار از اسپانیا و برلوسکونی از ایتالیا شرکت کرده بودند. برلوسکونی چون میزبان بود چاره ای جز شرکت در این نشست نداشت و آقای حوزه ماریا انزار نیز بعنوان مقام تشریفاتی اتحادیه اروپا ناگزیر به شرکت در این گردهمانی بود. بقیه حتی زحمت رفتن به آنجا را نیز بخود نداده بودند.

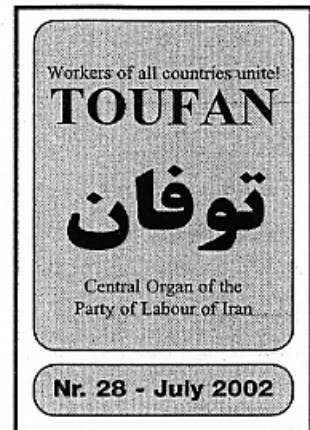
بر اساس تحقیقات تازه سازمان تغذیه جهانی روزانه ۲۰.۰۰۰ تا ۳۰.۰۰۰ نفر در اثر نتایج گرسنگی مزمین جان می دهند. سه چهارم آنها را کودکان تشکیل می دهند.

رئیس موسسه تحقیقات سیاست غذایی بین المللی آقای پریز تروپ آندرسن بدرستی می گوید سیرها صبورند. البته کلمات زیبایی را همه در نکوهش گرسنگی و نتایج وخیم آن با شکهای سیر می گیرند ولی در عمل امکانات مالی و بودجه سازمان جهانی تغذیه را تقویت نمی کنند. علیرغم اینکه جمعیت جهان در شش سال گذشته افزایش یافته است، بودجه این سازمان در همان حد ۷۰۰ میلیون یورو باقی مانده است.

قانون ضد تروریسم بر علیه انقلاب

حادثه ۱۱ سپتامبر وسیله ای را در اختیار ممالک سرمایه داری قرار داده است تا نظام کامل پلیسی را بتدریج بر تمام شئون مردم کشورشان حاکم کنند. ادامه در صفحه ۱۱

در اواخر ماه آوریل دولت فدرال آلمان متشکل از حزب سبزها و سوسیال دموکراتها قانونی را بر علیه تروریسم به تصویب رسانیدند که حتی سر و صدای محافل دست راستی آلمان را نیز در آورد.



دموکراسی امپریالیستی نژادپرستان

این روزها گماشتگان امپریالیسم در ایران در حمایت از تجاوز امپریالیسم آمریکا به یوگسلاوی، عراق، افغانستان این توهم را پخش می کنند که گویا این کوسه ماهی سیری ناپذیر برای نجات بشریت دست به این توسعه طلبی می زند. آنها از آزادی خواهی و دموکراسی طلبی امپریالیسم سخن می رانند و به مسخره کسانی مشغولند که به زعم آنها سستی فکر کرده و امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا را دشمن عمده بشریت می شناسند. بنظر آنها این شعار کهنه و غلط است. از مدافع گماشته صفت امپریالیسم که به منافع شخصی فکر می کند تا سرنوشت بشریت چه می توان انتظار داشت؟

باید کور بود و ندید که امپریالیسم آمریکا بعنوان نخستین ابر قدرت امپریالیستی اوامر خود را به همه دیکته می کند، به ممالک مختلف تجاوز می کند، آن قوانینی را در جهان برسمیت می شناسد که می تواند از آن نفع خود استفاده کند. هر قرارداد دراز مدتی را که امضاء کرده است برحی بر اساس منافع روز خود فسخ می کند و باکی هم ندارد که امضایش ارزش حقوقی نداشته باشد زیرا ارزش هر امضائی را قدرت نظامی معین می کند و نه کتابهای کلفت حقوقی در کتابخانه ها..... ادامه در صفحه ۱۱

سایت توفان در شبکه اینترنت www.toufan.org نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. 'توفان' نشریه 'حزب کار ایران'، حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود یا برجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا متخرج مجراف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

TOUFAN حساب بانکی
POSTBANK Hamburg
BLZ 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۳۴۶ ۶۹/۹۶۵۸

آدرس
TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیروزی باد حزب طبقه کارگر ایران